مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

# فردا صبح است

«مجموعه شعر مهدوی»

مریم سقلاطونی

بسم الله الرحمن الرحیم

# فردا صبح است «مجموعه شعر مهدوی»

نویسنده:

مریم سقلاطونی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# فردا صبح است «مجموعه شعر مهدوی»

## مشخصات کتاب

سقلاطونی، مریم، ۱۳۵۴ _ ، گردآورنده

فردا صبح است: «مجموعه شعر مهدی» / گردآورنده مریم سقلاطونی؛ [تهیه کننده] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. _ _ قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ دفتر عقل، ۱۳۸۶.

۱۵۴ ص. _ _ (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۰۲۴)

۱۲۰۰۰ ریال: ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۰۶۳-۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۱۴۷] _ ۱۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن، امام دوازدهم(عج)، ۲۵۵ق. _ _ شعر. ۲. مهدویت _ _ انتظار _ _ شعر _ _ مجموعه ها. الف. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما. - ب. عنوان

۷ س ۳ م / ۴۱۹۱ PIR۶۲۰۸۳۵۱ / افا۸

ص:۱

## پیش گفتار

پیش گفتار

فردا آمدنی است...

فردا تمام دریچه های بسته، گشوده خواهد شد...

فردا، روز جهانی عدالت است...

فردا، روز جهانی مهربانی است...

فردا آمدنی است...

... فردا نزدیک است...

فردا، روز پایان چشم انتظاری هاست...

مجموعه حاضر دغدغه تمام شاعران و دل سوختگان عاشقی است که به انتظار فردا نشسته اند... به انتظار آمدن صبح؛ به انتظار دمیدن روح مهربانی در تمام جان ها...

این مجموعه، سلامِ تمام واژه هایی است که از ذهن عاشقان ظهور در عصر انتظار پیش کش شده است به او که یک روز از همین روزهای در راه، خواهد آمد...

یک روز به نام مقدس صبح...

آن روز موعود

ص:۴

## بخش اول: غزل

### اشاره

بخش اول: غزل

ص:۵

زیر فصل ها

گل باغ آشنایی

تمنا

اگر برگردی ای موعود!

آرزو

سبزترین فصل سال

حسرت درمان

غم عشقت

رعایت

یار می آید

بهار نزدیک است

تو در چه عالمی

وقت است که بازآیی

زمستانی

از خود گذشته ایم

تمنا

به خورشید رسیدیم

نگار می رسد

تسبیح تو

پرستوها

علی داوودی

سمت بهشت

سلام

این مخاطب ها

می آیی...

امید بسته ام

گفتی که پشت ابر نمی مانی

می آید

این جمعه هم بی تو

ای آخرین ستاره!

خودت دعا کن

بی قرار

بهار سبزپوش

غزل موعود

لطافت آفتاب

دیده شب زنده دار من

نیامدی

قسم به خون

انتظار ماه تو

موسای نگاه تو

یا تو یا گریه

گلوی پینه بسته

دار آفتاب

قیامت عظما

پرنده ها که بیایند

خانه های کبود

نیامدی

بهار چشم هات

انتظارهای پیاپی

انتظار

حافظ

بی تو

چشم به راه

پایان حیرانی

آفتاب پنهانی

صدایت می کنم

ظهور کن

تمام جاده را رفتم...

در مدار چشمانت

بغض جمکرانی من

گل شب بو

بهار در راه است

یار آمدنی است

جز این تمنایی نداریم

ای آفتاب گم شده

گل بکار!

رود آیینه

طرح لبخند تو

کی ظهور می کنی؟

طلیعه موعود!

کوچه کوچه جست وجو

موج رویاها

زمین یک روز...

حسن اختتام

آیینه

جمعه موعود

هنوز...

صبح چهلم

وعده دیدار

بهار من

مرد آسمانی

مردی از راه می آید...

صبح بی تو

ای مهربان

غروب شد... نیامدی

باز آی

باران

تصویر فردا

مرد موعود

موعود جمعه

بال رها

دست قنوت

قسمت من...

... با اون اسب سفید

چراغونی

جمعه های بی نشونی

گل اطلسی

به عشق جمعه

مث آفتاب

بهونه عمر زمین

داره دیر می شه

درد دل

جمعه آخر

می دونم تو مهربونی

رد پای آسمون

جاده های بارونی

گل محمدی

جمعه هایی _ که تو نیستی

غرور شرقی

صبح آدینه

وقتشه بیای

چی بگم

باغچه رویا

مهر و ماه

آشنای ناشناس

هوای انتظار

بیا و از سحر بگو

قشنگ ترین روز خدا

پیچکای عاشق

وقتشه آقا!

اوج خواهش

مثل سایه با منی تو

دوره کویر

انتظار خورشید

یه روز سبز جمعه...

ماه پیشونی سارا جلوداریان

جمعه ای که داره می آد

تو بیا که جون بگیرم

## گل باغ آشنایی

گل باغ آشنایی

عراقی همدانی

ز دو دیده، خون فشانم ز غمت، شب جدایی

چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی

همه شب نهاده ام سر چو سگان بر آستانت

که رقیب درنیاید به بهانه گدایی

مژه ها و چشم شوخش به نظر چنان نماید

که میان سنبلستان چَرَد آهوی ختایی

درِ گُلْسِتان چشمم ز چه رو همیشه باز است

به امید آنکه شاید تو به چشم من درآیی

سر برگ گل ندارم، ز چه رو روم به گلشن

که شنیده ام ز گل ها همه بوی بی وفایی

به کدام مذهب است این، به کدام ملت است این

که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرایی؟

به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند

که برونِ در چه کردی، که درون خانه آیی؟

به قمارخانه رفتم همه پاک باز دیدم

چو به صومعه رسیدم، همه زاهد ریایی

در دیر می زدم من که ندا ز در درآمد

که درآ، درآ «عراقی»؛ که تو خاص از آن مایی

ص:۶

## تمنا

تمنا

فروغی بسطامی

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده، تماشا کنم تو را

چشمم به صد مجاهده آیینه ساز شد

تا من به یک مشاهده، شیدا کنم تو را

بالای خود در آینه، چشم من ببین

تا باخبر ز عالم بالا کنم تو را

خواهم شبی، نقاب ز رویت بر افکنم

خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را

طوبا و سدره گر به قیامت به من دهند

یک جا فدای قامت رعنا کنم تو را

زیبا شود به کارگه عشق، کار من

هر گه نظر به صورت زیبا کنم تو را

ص:۷

## اگر برگردی ای موعود!

اگر برگردی ای موعود!

یوسفعلی میرشکّاک

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو

ببین باقی است روی لحظه هایم، جای پای تو

اگر کافر، اگر مؤمن، به دنبال تو می گردم

چرا دست از سر من برنمی دارد هوای تو؟

صدایم از تو خواهد بود، اگر برگردی ای موعود!

پر از داغ شقایق هاست، آوازم برای تو

تو را من با تمام انتظارم جست وجو کردم

کدامین جاده امشب می گذارد سر به پای تو؟

نشان خانه ات را از هزاران شهر پرسیدم

مگر آن سوتر است از این تمدُّن، روستای تو؟

ص:۸

## آرزو

آرزو

رضوانی شیرازی

همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی

چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی

به کسی جمال خود را ننموده ای و بینم

همه جا به هر زبانی بوَد از تو گفت وگویی

همه خوش دل ند، مطرب بزند به تار، چنگی

من از آن خوشم که چنگی بزنم به تار مویی

چه شود که راه یابد سوی آب، تشنه کامی

چه شود که کام جوید ز لب تو، کام جویی

بشکست اگر دل من، به فدای چشم مستت

سر خمِّ می سلامت، شکند اگر سبویی

همه موسم تفرّج به چمن روند و صحرا

تو قدم به چشم من نِه، بنشین کنار جویی

بنموده تیره روزم، ستم سیاه چشمی

بنموده مو سپیدم، صنم سپیدرویی

نظری به سوی «رضوانی» دردمند مسکین

که به جز درت ندارد نظری به هیچ سویی

ص:۹

## سبزترین فصل سال

سبزترین فصل سال

قیصر امین پور

ز جاده های خطر، بوی یال می آید

کسی از آن سوی مرز محال می آید

صدای کیست؟ خدایا، درست می شنوم؟

دوباره بوی صدای بلال می آید

مشام جنگل آتش گرفته می سوزد

که بوی سوختن از یک نهال می آید

ز بس فرشته به تشییع لاله آمد و رفت

صدای مبهم برخورد بال می آید

مپرس از دل خود، لاله ها چرا رفتند؟

که بوی کافری از این سؤال می آید

بیا و راست بگو: چیست مذهبت ای عشق؟

که خون لاله به چشمت حلال می آید

به لحظه لحظه این روزهای سرخ قسم

که بوی سبزترین فصل سال می آید

ص:۱۰

## حسرت درمان

حسرت درمان

محمدرضا یاسری

دیده در راه تو ای سرور دوران تا چند

دل در اندیشه هجران تو حیران تا چند

قطب دورانی و دل ها به تو گردد مجموع

بی تو جمعیت اسلام، پریشان تا چند

بی قراران تو را درد جدایی تا کی

دوست داران تو را زحمت عدوان تا چند

من خجلت زده بی سر و پا از این دست

سینه لبریز غم و سر به گریبان تا چند

چشم ما گرچه به دیدار رخت لایق نیست

در پس ابر نهان، مهر فروزان تا چند

ای که شمشیر تو تفسیر کند قرآن را

در نیام، آن گهر پاک درخشان تا چند

ای طبیب دل بیمار جهان، تعجیلی

دردمندان تو را حسرت درمان تا چند

در چمنزار «چمن»، بی گل رخسارت، زار

تا به کی ماند و در آتش حرمان تا چند

ص:۱۱

## غم عشقت

غم عشقت

حکیم صفای اصفهانی

دل بردی از من به یغما ای ترک غارت گر من

دیدی چه آوردی ای دوست از دست دل بر سر من

عشق تو در دل نهان شد، دل، زار و تن، ناتوان شد

رفتی چو تیر و کمان شد از بار غم، پیکر من

می سوزم از اشتیاقت، در آتشم از فراقت

کانون من، سینه من، سودای من، آذر من

دل در تف عشق افروخت، گردون لباس سیه دوخت

از آتش و آه من سوخت در آسمان، اختر من

شکرانه کز عشق مستم، می خواره و می پرستم

آموخت درس الستم استاد دانشور من

در عشق، سلطان بختم، در باغ دولت، درختم

خاکستر فقر، تختم؛ خاک فنا، افسر من

با خار آن یار تازی چون گل کنم عشق بازی

ریحان عشق مجازی، نیش من و نشتر من

دل را خریدار کیشم، سرگرم بازار خویشم

اشک سپید و رخ زرد، سیم من است و زر من

اول دلم را صفا داد، آیینه ام را جلا داد

آخر به باد فنا داد عشق تو، خاکستر من

بار غم عشق او را گردون ندارد تحمل

ص:۱۲

کی می تواند کشیدن این پیکر لاغر من

دل دم ز سرّ صفا زد، کوس تو بر بام ما زد

سلطان دولت لوا زد از فقر در کشور من

**رعایت**

رعایت

قیصر امین پور

ای نگهت کرده آفتاب رعایت

چشم تو بنموده حق خواب رعایت

چرخ ز گردش بماند و گرد تو گردید

کرد چو قانون آفتاب رعایت

آب ز رفتار ماند و شعر تو را خواند

حق تقدم نموده آب رعایت

چشم سیه مست تو ز بس که خراب است

می نکند حرمت شراب رعایت

تیغ تو در قتل عاشقان شده مایل

کی کند اندازه و حساب رعایت

هرچه گل خوب دید، دست غمت چید

خواست کند اصل انتخاب رعایت

ما همگی محرمیم و غیر نه اینجاست

در بر محرم مکن حجاب رعایت

## یار می آید

یار می آید

جواد محقق

به روز حادثه، مرد از غبار می آید

ز جاده های شهادت، سوار می آید

نوای نو ز گلوی هزار می ریزد

سرود تازه به لب، آبشار می آید

به باغ های خزان ندیده با عبور نسیم

صدای لشکر سبز بهار می آید

کویر تشنه چرا در سکوت خود تنهاست

به فتح دشت عطش، جویبار می آید

غبار یأس بشویید از سراچه دل

به سر حدیث شب انتظار می آید

هنوز بوی شهادت به کوچه می پیچد

صدای سرخ اناالحق ز دار می آید

چراغ لاله بچینید روی سینه کوه

که دیو رفته از این شهر و یار می آید

ص:۱۴

## بهار نزدیک است

بهار نزدیک است

ثابت محمودی (سهیل)

غروب عمر شب انتظار نزدیک است

طلوع مشرقی آن سوار نزدیک است

دلم قرار نمی گیرد از تلاطم عشق

مگو برای چه وقت قرار نزدیک است

اگر که در کف دیوارها گل و لاله است

عجیب نیست؛ که دیدار یار نزدیک است

بیا چو لاله، تنت را به زخم، آذین بند

بیا و زود بیا؛ روز بار نزدیک است

بیا که خانه تکانی کنیم دل ها را

از انجماد کسالت؛ بهار نزدیک است

فریب خویش مده، تشنگی ات خواهد کشت

دو گام پیش بنه، چشمه سار نزدیک است

در آسمان پگاه، آن پرنده را دیدی؟

اسیر موج نگردی؛ کنار نزدیک است

ص:۱۵

## تو در چه عالمی

تو در چه عالمی

مولوی

ای جان و ای دو دیده بینا چگونه ای؟

وی رشک ماه و گنبد مینا چگونه ای؟

ای ما و صد چو ما ز پی تو خراب و مست

ما بی تو خسته ایم، تو بی ما چگونه ای؟

آنجا که با تو نیست، چو سوراخ کژدم است

وانجا که جز تو نیست، تو آنجا چگونه ای؟

ای جان، تو در گزینش جان ها چه می کنی؟

وی گوهر فُزوده ز دریا چگونه ای؟

ای کوه قاف صبر و سکینه چه صابری!

وی عزلتی گرفته چو عنقا، چگونه ای؟

عالم به توست قائم، تو در چه عالمی؟

تن ها به توست زنده، تو تنها چگونه ای؟

ای آفتاب از تو خجل در چه مشرقی؟

وی زهرناب با تو چو حلوا، چگونه ای؟

زیر و زبر شدیمت بی زیر و بی زبر

ای درفکنده فتنه و غوغا چگونه ای؟

ای شاه شمس! مفخر تبریز بی نظیر

در قاب قوس قرب و در ادنی چگونه ای؟

ص:۱۶

## وقت است که باز آیی

وقت است که باز آیی

حافظ

ای پادشه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی

دایم گل این بستان شاداب نمی ماند

دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

دیشب گله زلفش با باد همی کردم

گفتا: غلطی، بگذر زین فکرت سودایی

صد باد صبا اینجا با سلسله می رقصند

این است حریف ای دل تا باد نپیمایی

مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی

ساقی، چمن گل را بی روی تو رنگی نیست

شمشاد، خرامان کن تا باغ بیارایی

ای درد توأَم درمان در بستر ناکامی

وی یاد توأَم مونس در گوشه تنهایی

در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم

لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست

کفر است در این مذهب، خودبینی و خودرایی

زین دایره مینا، خونین جگرم، می ده

ص:۱۷

تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی

«حافظ» شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد

شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی

## زمستانی

زمستانی

مرتضی نوربخش

ای آفتاب ناب زمستانی

پوشیده در نقاب زمستانی

ای لنگر سکینه این کشتی

تسکین اضطراب زمستانی

ما خود رسیده ایم به فصلی سبز

در آخر کتاب زمستانی

اما زمین دچار شبی قطبی است

افسرده، غرق خواب زمستانی

چون صفحه ای سفید که می ماند

در چارچوب قاب زمستانی

در انجماد خاك، دلم بی تو

یخ بسته مثل آب زمستانی

آن دست های گرم و صمیمی کو؟

ای هرم آفتاب زمستانی!

در فصل سرد غیبت تو ای عشق

دل می رود به خواب زمستانی

ص:۱۸

## از خود گذشته ایم

از خود گذشته ایم

هلالی جغتایی

هر خوبی ای که از همه خوبان شنیده ایم

امروز در شمایل خوب تو دیده ایم

مشکل حکایتی است که از ماجرای عشق

حرفی نگفته ایم و سخن ها شنیده ایم

ما را به راه عشق تو آرام و خواب نیست

از بی خودی است گر نفسی آرمیده ایم

رندیم و می کشیم و همین است کار ما

عمری سبوی مجلس رندان کشیده ایم

جایی رسیده ایم که از خود گذشته ایم

از خود گذشته ایم و به جایی رسیده ایم

هرگز به جانب مه نو، راست ننگریم

کز شوق ابرویت چو «هلالی» خمیده ایم

ص:۱۹

## تمنا

تمنا

سعدی

هر کس به تماشایی رفته است به صحرایی

ما را که تو منظوری، خاطر نرود جایی

یا چشم نمی بیند یا راه نمی داند

هر کو به وجود خود دارد ز تو پروایی

دیوانه عشقت را جایی نظر افتاده است

کانجا نتواند رفت اندیشه دانایی

امید تو بیرون برد از دل همه امیدی

سودای تو خالی کرد از سر همه سودایی

زیبا ننماید سرو اندر نظر طبعش

آن کش نظری باشد با قامت زیبایی

گویند رفیقانم در عشق چه سر داری

گویم که سری دارم در باخته در پایی

زنهار نمی خواهم کز کشتن امانم ده

تا سیرترت بینم، یک لحظه مدارایی

در پارس که تا بوده است از ولوله آسوده است

بیم است که برخیزد از حسن تو غوغایی

من دست نخواهم برد الا به سر زلفت

گر دست رسی باشد یک روز به یغمایی

گویند تمنایی از دوست بکن «سعد»

جز دوست نخواهم کرد از دوست، تمنایی

ص:۲۰

## به خورشید رسیدیم

به خورشید رسیدیم

حافظ

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعّم که خزان می فرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

صبح امید که بُد معتکف پرده غیب

گو برون آی که کار شب تار آخر شد

آن پریشانی شب های دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز

قصه غصه که در دولت یار آخر شد

بعد از این، نور به آفاق دهم از دل خویش

که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

در شمار ار چه نیاورد کسی «حافظ» را

شکر کان محنت بی حد و شمار آخر شد

ص:۲۱

## نگار می رسد

نگار می رسد

مولوی

آب زنید راه را هین که نگار می رسد

مژده دهید باغ را بوی بهار می رسد

راه دهید یار را آن مه ده چهار را

کز رخ نوربخش او نور نثار می رسد

رونق باغ می رسد، چشم و چراغ می رسد

غم به کنار می رود، مه به کنار می رسد

باغ سلام می کند، سرو قیام می کند

سبزه پیاده می رود، غنچه سوار می رسد

خلوتیان آسمان تا چه شراب می خورند

روح خراب و مست شد، عقل خمار می رسد

چون برسی به کوی ما، خامشی است خوی ما

زانکه ز گفت وگوی ما گرد و غبار می رسد

ص:۲۲

## تسبیح تو

تسبیح تو

محمدحسین بهجتی

روشن از روی تو آفاق جهان می بینم

عالم از جاذبه ات در هیجان می بینم

شورش بلبل و جان بازی پروانه و شمع

همه از عشق تو ای مونس جان می بینم

بی نشانی تو و حیرانم از این راز که من

هر کجا می نگرم، از تو نشان می بینم

دل هر ذره، تجلی گه مهر رخ توست

نتوان گفت چه اسرار نهان می بینم

باد با زمزمه، تسبیح تو را می خواند

آب را ذکر تو جاری به زبان می بینم

لاله از شعله عشق تو بود سوخته دل

وزغمت، مرغ سحر را به فغان می بینم

هرکجا عشق بود چشمه آن چهره توست

همه مست از تو، دل باده کشان می بینم

نور روی تو نه تنها به دل سینا تافت

که من این نور به هر ذره عیان می بینم

چه تماشایی و زیباست جمال تو که من

هر چه چشم است، به رویت نگران می بینم

به تو سوگند که در موقع توفان بلا

ص:۲۳

یاد تو مایه آرامش جان می بینم

بر در خویش «شفق» را به گدایی بپذیر

که گدایان تو را به ز شهان می بینم

## پرستوها

پرستوها

زیر فصل ها

## علی داوودی

علی داوودی

خدا، نه! شکل انسان، نه! جدا از رنگ ها، بوها

تو را با خویش می سنجند، دنیای ترازوها

کتابی! سوره هایت، هر ورق، معنای خورشیدند

جهان آیینه کور است و تفسیر ارسطوها

نسیمی! بوی گندم زار در تو می دود هر دم

نه! سودای شرابی در تو می رقصند هندوها

قیامت در قیامت، رستخیز شاعران هستی

طرب در من ندارد رقص خلخال و النگوها

جهان، این چشم های سرمه کش در انتظار توست

که فانوسی بیاویزی، در این سوسوی گیسوها

نماز سبز گلدان های نومیدی اجابت کن

بیاری گل، بریزی عطر در دستان شب بوها

تو راز غنچه های سر به مهری ای بهار تلخ!

بیا بگذار شیرین بگذرد اوقات کندوها

طلسم دیرْ سال خاک شاید بشکند امشب

که بر خود حرز می بندند اینجا، سحر و جادوها

ص:۲۴

کمان در دست ابروها، جهان دست پری روها

خوشم با این تکاپوها، چه اشراقی است این سوها

پرستوها که برگردند، فال عشق می گیرم

پرستوها، پرستوها، پرستوها، پرستوها

## سمت بهشت

سمت بهشت

فاطمه طارمی

گم کرده ام در ازدحام شهر، سویت را

سمت بهشت، سرزمین آرزویت را

ابری ترین جغرافیای خواهشم! برخیز

با من ببار آبی ترین بغض گلویت را

خورشید یخ بسته است در من سال های سال

آری بتاب ای آفتاب حسن، رویت را

بگذار تا گل دسته هایت بال بگشایند

این خاطر دل تنگ، این در جست وجویت را

من عاشقم، سلول هایم خوب می فهمند

شکل کبوترهای عاشق چارسویت را

عطر حرم از هر طرف می بارد، اما عشق

این کودک آواره گم کرده است کویت را

آیا کدامین جاده با من می رسد تا تو

عمری است سیبی سرخ گم کرده است جویت را

ص:۲۵

ای آبروی گریه ها! دستم به دامانت

این بار هم مهمان کن این بی آبرویت را

نهر و هلال ماه و مه کم رنگ... گم کردم

سمت بهشت، سرزمین آرزویت را...

## سلام

سلام

فاطمه طارمی

مولای مهربان غزل های من سلام!

سمت زلال اشک من! آقای من! سلام!

نامت بلند و اوج نگاهت همیشه سبز

آبی ترین بهانه دنیای من سلام!

قلبی شکسته دارم و شعری شکسته تر

اما نشسته در تب غوغای من سلام!

ما بی حضور چشم تو اینجا غریبه ایم

دستی، سری، تکان بده آقای من! سلام!

تقدیم چشم های تو این شعر ناتمام

زیباترین افق به تماشای من سلام!

ص:۲۶

## **این مخاطب ها**

این مخاطب ها

سیدمهدی موسوی

سلام ای که تو را گریه می کنم شب ها!

خلاصه همه حرف ها و مطلب ها

خدا اجازه به شب داده است با این شرط

که صبح، سجده بیارند بر تو کوکب ها

چگونه وصف کنم انتظار را آقا؟

توان گفتنشان نیست این مرکّب ها

ز پشت ابر برون آ! بتاب زلفت را

که کنج لانه خود کز کنند عقرب ها

تویی دلیل بقای زمین سرگردان

که نظم داده به این جمع نامرتب ها

که نقطه ای شده ای ماورای مرگ و حیات

که می رسند به هم کفرها و مذهب ها

برای دیدن حسن تو وا شده هر چشم

به اذن توست که وا می شود ز هم لب ها

به انتظار تو این راه ها درست شده

برای آمدنت زین شده است مرکب ها

رسیده هرم نفس های تو به این اقلیم

که باز از هیجان شعله ور شده تب ها

رسیده است به دل هایمان شمیم شما

که فارغیم از این اسم ها و منصب ها

ص:۲۷

غزل تمام شد و باز آخرش خالی است

در انتظار تو هستند این مخاطب ها...

## **می آیی...**

می آیی...

محمدجواد آسمان

ز هر سو گشته ام هفتاد فرسخ در بیابان ها

نشانی از تو پیدا نیست بر برف زمستان ها

هوای شهر را پس می زند بغض نفس هایم

که از عطر تو خالی مانده تقدیر خیابان ها

شبیه ببر پیری زیر پایم دشت دل گیری است

عزیز! این روزها، بی میله مرسومند زندان ها

پدر می گفت: وقتی جاده ها یخ زد، تو می آیی

می آیی که بکاری حسن یوسف توی گلدان ها

می آیی که زمین را هُرم لبخندت بلرزاند

که شرم آگین شود رخسار گل ها و گلستان ها

بیا که تشنه ایم و خشک می بارند باران ها

تهی دستیم و بی فیض تو برکت رفته از نان ها

بیا که زندگی؛ یعنی تو را در هر نَفس دیدن

بمان که مرگ؛ یعنی از تو خالی ماندنِ جان ها

زمین را عسرتی رویینه تن در خود فرو برده است

تو را گم کرده مثل تار مویی لای قرآن ها

نشانی از تو پیدا نیست... پیدا نیست؟... آری، هست

شِکرخند تو پنهان است، آری در نمکدان ها

ص:۲۸

نشانی از تو بر برفِ زمستان نیست... آری نیست...

که گل رویانده ای با هر قدم در جانِ انسان ها

بیا که مرگ در تابوتِ بی رنگش بیارامد

که آغاز بی آغازی و پایان بخشِ پایان ها

## امید بسته ام

امید بسته ام

رضا اربعین

قسم به آیه چشمت، به خوبی ات، به صفایت

دوباره مثل همیشه دلم گرفته برایت

در آرزوی تو هر شب به خواب رفتم و اما

نه دیدم و نه شنیدم، نه چهره ات، نه صدایت

گره شده به گلویم چه بغض سرد و غریبی

امید بسته ام امشب به دست عقده گشایت

دلم هوای تو دارد، بیا ببین که چگونه

بدون بال و پر اینجا نشسته ام به هوایت؟

امید بسته ام آقا به جمعه های پس از این

به وعده های ظهور بدون چون و چرایت

ص:۲۹

## گفتی که پشت ابر نمی مانی

گفتی که پشت ابر نمی مانی

مهدی اشرفی

آقا سلام، حال شما خوب است، این هفته جمعه منتظرت باشیم؟

از دوری ات همیشه ملالی هست، تا کی عزیز! بی خبرت باشیم؟

دستی بکش به روی تمام شهر، اینجا هوا همیشه مه آلود است

حالا که پشت این همه دیواریم، آقا! چگونه در نظرت باشیم؟

مادر همیشه بعد نماز صبح، بعد از دعای سبز فرج می گفت:

می شد که جزء قافله سی صد، یا جزء سیزده نفرت باشیم؟

تهران ـــ به سمت عشق، ولیّ عصر، جای شما دو مرتبه خالی تر

تو نیستی و دور و بر نامت، هستیم تا که دور و برت باشیم

ما را ببخش ما که مه آلودیم، ما را که از گناه خود ابریم

ما را که هیچ وقت نمی خواهیم از مایه های دردسرت باشیم

این روزها همیشه کسی در باد، می خواند آفتابی نامت را

گفتی که پشت ابر نمی مانی، این هفته جمعه منتظرت باشیم؟

ص:۳۰

## **می آید**

می آید

عباس رضایی

می آید از زلال خیابان انقلاب

آیینه پوش و آیینه گردان آفتاب

می آید از کرانه محتوم عاقبت

از سمت استجابت دستان آفتاب

می بارد از وسیع کرامات بارور

ــ بر خشک زار یخ زده ــ باران آفتاب

آن مرد، آن مسافر شفاف می رسد

از عمق روشنایی و از جان آفتاب

در انجماد لکنت شب حرف می زند

با لهجه صمیمی و سوزان آفتاب

باشد که خیل رهگذران را صلا دهد

مردی که ایستاده در ایوان آفتاب

باشد که مرد رفته دیروزهای دور

برگردد از زلال خیابان آفتاب

## این جمعه هم بی تو

این جمعه هم بی تو

خدیجه رحیمی

توفان بی ملاحظه در راه است، فردا بلوط پیر چه خواهد کرد؟

اد زبان نفهم غضب آلود با بید سر به زیر چه خواهد کرد؟

آن روزها، ردیف صنوبرها در گیج گاه جاده، امیدی بود

فردا که ردّ هیچ درختی نیست، گم کرده مسیر چه خواهد کرد؟

فانوس های سرخ ترک خورده، در باغ مه گرفته تماشایی است

با این چراغ های انارینه، باغ بهانه گیر چه خواهد کرد؟

این تکه سنگ از همه جا مانده، بیهوده در مدار نمی چرخد

گیرم هزار سال دگر اما با روز ناگزیر چه خواهد کرد؟

با یال اسب های رها در باد، بوی جنون زلف تو می آید

در شیهه زار سرخ نفس هایت، این کوچه، این مسیر چه خواهد کرد؟

این جمعه هم دعای سماتم را در غربت نبود تو می خوانم

تو نیستی و شاعر دردآلود با این غم خطیر چه خواهد کرد؟

ص:۳۲

## ای آخرین ستاره!

ای آخرین ستاره!

مهدی طوسی

دستان باغ بوی زمستان گرفته اند

گنجشک های خسته غم نان گرفته اند

چوپان، بیا که گرگ در این گله می وزد

سگ ها گلوی بره به دندان گرفته اند

کفتارها میان زمان غوطه می خورند

اجساد جغدهای زمین جان گرفته اند

شب جاهلیت از در و دیوار می چکد

این نو قبیله ها سر و سامان گرفته اند

دنیا به مالکیت اینان درآمده است

بر سر در بهشت، نگهبان گرفته اند

ای آخرین ستاره! بیا و طلوع کن

چشمانمان بهانه باران گرفته اند

ص:۳۳

## خودت دعا کن

خودت دعا کن

ابوالفضل نظری

برای آمدنت انتظار کافی نیست

دعا و اشک و دلی داغ دار کافی نیست

تمام هرچه شراب است ـ غیر چشمانت ـ

برای مستی چشمی خمار کافی نیست

چنین که یخ زده ایمان من، اگر هر روز

هزار بار بیاید بهار، کافی نیست

به جرم عشق تو بگذار آتشم بزنند

برای کشتن حلاج، دار کافی نیست

خودت دعا بکن ای مهربان! که برگردی

دعای این همه چشم انتظار کافی نیست

ص:۳۴

## بی قرار

بی قرار

ابوالفضل نظری

بی قرار توأَم و در دل تنگم گله هاست

آه، بی تاب شدن، عادت کم حوصله هاست

مثل عکس رخ مهتاب که افتاده در آب

در دلم هستی و بین من و تو فاصله هاست

آسمان با قفس تنگ چه فرقی دارد

بال وقتی قفس پر زدن چلچله هاست؟

بی تو هر لحظه مرا بیم فرو ریختن است

مثل شهری که به روی گسل زلزله هاست

از می پرسمت از مسئله دوری و عشق

و ظهور تو جواب همه مسئله هاست

ص:۳۵

## بهار سبزپوش

بهار سبزپوش

ابراهیم اسماعیلی

چشم هایت، آسمان، دلت، خدا

خنده هایت، انتشار والضُّحی

دست هایت، اقتدار و آشتی

نرم و ناز و چابک و گره گشا

دست می برم برای گفتنت

باز هم به بی کران واژه ها

واژه هایم امشب آسمانی اند

مثل چشم های حضرت شما

از سپیده تا غروب تا سحر

باز از غروب تا پگاه تا...

رو به قبله در نگاه پنجره

چشم می فرستمت به خاک پا

تا شکوفه در شکوفه بشکفد

واژه های شهر من، بیا! بیا!

ص:۳۶

## غزل موعود

غزل موعود

محمدتقی اکبری

درآ موعود! حُسن مطلع این شعر، نام توست

و با هر واژه، ضرب آهنگ خوش آهنگ گام توست

سرانگشتانم از موسیقی الهام تو رقصان

و این گل نغمه ها آکنده از عطر کلام توست

مرا آتش نزد این مستی جام از پیِ هر جام

که افروزنده این دور بی فرجام، جام توست

بیاور فصل ها را بویی از اُردی بهشت عشق

شمیم این شقایق زارها مست از مشام توست

غروبی آفتابی شو که آیینه در آیینه

تمام چشم ها مشتاق خورشید همام توست

پر از رنگین کمان است آسمان در رقص پرچم ها

برافراز آن شکوه سبز را؛ گاه قیام توست

ببین منظومه های آفرینش رو به پایانند

سراپا شور! گل کن؛ نوبت حسن ختام توست

ص:۳۷

## لطافت آفتاب

لطافت آفتاب

محمود تاری

ای رخ باطراوتت، ز برگ گل لطیف تر

هر مژه سیاه تو، ز ساقه ها ظریف تر

ای به صداقت، آینه؛ وی به لطافت، آفتاب

از تو و از تبار تو نیست کسی شریف تر

سایه به سایه می روم از پی آفتاب غم

لحظه به لحظه می شوم از غم تو نحیف تر

مثل دل شکسته ام گرفته است حنجره

باز بخوانمت، ولی با نفسی خفیف تر

ای تو بهار لاله ها، برگ و بری بده مرا

مورم و در حریم تو، کیست ز من ضعیف تر؟

تا رسدم نسیم تو، شد دل من حریم تو

در خور تو نداشتم خانه از این نظیف تر

سبز به روی شاخه ها، غنچه بسی شکفته است

نیست به هیچ بوستان، غنچه از این عفیف تر

از نفس نگاه او، بوی بهشت می وزد

هیچ گلی ندیده ام «یاسر»! از این لطیف تر

ص:۳۸

## دیده شب زنده دار من

دیده شب زنده دار من

مجتبی تونه ای

بی تو چه سخت می گذرد روزگار من

خود را به من نشان بده آیینه وار من!

ای آفتاب! خیره به راهت نشسته ام

رحمی به حال دیده چشم انتظار من

هر شب برای آمدنت گریه می کنند

سجاده و دو دیده شب زنده دار من

امید بسته ام که می آیی وَ می کشی

دستی بر این دل، این دل امیدوار من

دل را برای آمدنت فرش کرده ام

بشتاب! ای امید دل بی قرار من

دست دعا و اشک و نیاز ظهور من

کی مستجاب می شود این انتظار من؟!

ص:۳۹

## نیامدی

نیامدی

مجتبی تونه ای

عمری در انتظار نشستم، نیامدی

دل را به روی غیر تو بستم، نیامدی

دل را برای آمدنت، مهربان من!

روزی هزار بار شکستم، نیامدی

امروز هم که با همه بی پناهی ام

عاشق تر از همیشه ات هستم، نیامدی

گفتم: اگر بیایی ای مهربان ترین!

بعد از خدا، تو را بپرستم، نیامدی

گفتند: سبزپوش تو از کعبه می رسد

هر جمعه رو به قبله نشستم، نیامدی

ص:۴۰

## قسم به خون

قسم به خون

حامد حجتی

تمام چشم مرا آفتاب پر کرده است

نگاه آینه را بوی آب پر کرده است

امید می وزد از سمت سایه های نیاز

و این قنوت سحر را شهاب پر کرده است

بریز باده که از انتظار لبریزم

هوای شعر دلم را شراب پر کرده است

قسم به خون که در این روزگار نایاب است

تمام فاصله ها را سراب پر کرده است

شمیم شهپر مردی سواره می آید

و انتظار مرا اضطراب پر کرده است

ص:۴۱

## انتظار ماه تو

انتظار ماه تو

مهری حسینی

می تپد دل زمین اگر چه در پناه تو

پُرستاره می شود دلم به یک نگاه تو

خیره ماند آینه از تلاطم خلوص

باز کرده پنجره، چشم در پگاه تو

بشکن این سکوت را یوسف عزیز ما!

اشک های عاشقانه می چکد به چاه تو

نیست لایقت اگر این دل پر از غبار

پهن کرده آسمان، چشم خود به راه تو

لحظه های سبز دل با تو اقتدا کنند

می زند زمین به خود، عطر سجده گاه تو

شب اگر تنیده بر روح خفته مان، ولی

آسمان نشسته در انتظار ماه تو

ص:۴۲

## موسای نگاه تو

موسای نگاه تو

خدیجه رحیمی

به ذهن جاده می ریزم خیال رد پایم را

طنین شیهه رم کرده اسب صدایم را

شنیدم نیمه شب از مشرق این جاده می آیی

و من می آورم تا زیر پایت، چشم هایم را

شبیه گردبادی در غرور خویش می پیچم

به دستت می سپارم بغض در آتش رهایم را

میان این همه فرعون های خسته از طغیان

به موسای نگاهت می دهم دست عصایم را

جنون آتش شعری مرا در خود نمی پیچد

به دست باد خواهم داد زلف نعره هایم را

مرا از وحشت چشمان تاتاری نترسانید

که من بر دسته شمشیر پیچیدم دعایم را

غرور باغتان در شعله های سرخ خواهد سوخت

همین امشب اگر فریاد بردارم خدایم را...

ص:۴۳

## یا تو یا گریه

یا تو یا گریه

سیدمحمدعلی رضازاده

ای سحرخیز تر از شبنم ها

دست و رو شسته تر از مریم ها

ای دویده به رگ آبی من

مثل خیس خنک زمزم ها

ای که با نام تو برمی خیزند

از دلم هرچه به رنگ غم ها

تو و دل تنگی یک جمعه دور

من آلوده به نامحرم ها

صاف کن سقف مه آلود مرا

با سرانگشت همین نم نم ها

به هیاهوی دلم رنگ بده

رنگ آرامش ابریشم ها

یا تو یا گریه!؟... نه چیزی دیگر

دل خوشم دار به این دارم ها

به امید تو نفس می گیرم

بین آزار همین آدم ها

فصل فرمایش تشریف شماست

خیر باشد همه مقدم ها

ص:۴۴

## گلوی پینه بسته

گلوی پینه بسته

حامد رمضانی

غزل تر از غزل انتظار من! برگرد

اَبَرستاره شب های تار من! برگرد

کرشمه ای کن و چشمی خمار و در عوضش

تمام هستی و دار و ندار من، برگرد

میان گرد و غبار گمان تَرَک برداشت

فسیل باور ایل و تبار من، برگرد

طناب های زمین دور گردنم پوسید

و موریانه زده چوب دار من، برگرد

کجاست شطح دو تار نگاه مشرقی ات

که پینه بسته گلوی سه تار من، برگرد

که ریشه کرده زمین در عمیق افلاکم

و رفته زیر سؤال، اعتبار من برگرد

بیا به یاری این پای ناتوان، افسوس

پر از گناه شده کوله بار من، برگرد

بکوب بر دف و با رقص تیغ عریانت

بچرخ دور جنون مدار من، برگرد

شهید کن عطشم را، شتاب کن موعود!

به سر رسیده دگر انتظار من، برگرد!

ص:۴۵

## دار آفتاب

دار آفتاب

زنده یاد نجمه زارع

دنیا به دور شهر تو دیوار بسته است

هر جمعه، راه سمت تو انگار بسته است

کی عید می رسد که تکانی دهم به خویش؟

هر گوشه از اتاق دلم تار بسته است

شب ها به دور شمع کسی چرخ می خورد

پروانه ای که دل به دل یار بسته است

از تو همیشه حرف زدن، کار مشکلی است

در می زنیم و خانه گفتار بسته است

باید به دست شعر نمی دادم عشق را

حتی زبان ساده اشعار بسته است

وقتی غروب جمعه رسد بی تو، آفتاب

انگار بر گلوی خودش دار بسته است

می ترسم آخرش تو نیایی و پر کنند:

در شهر، شاعری ز جهان بار بسته است

ص:۴۶

## **قیامت عظما**

قیامت عظما

مریم سقلاطون

این لحظه ها قیامت عظمای چیستند

چون آیه های واقعه هستند و نیستند

این لحظه ها که بی تو سرآسیمه می دوند

ای کاش این دقایق آخر بایستند

یا لااقل برای کسی بازگو کنند

چشمان بی قرار که را می گریستند

این چرخ چرخ های مداوم برای کیست؟

تب دار می وزند مگر شعله زیستند؟

تب دار می وزند، سرآسیمه می دوند

در جست وجوی روشن چشمان کیستند؟

یک روز سردِ جمعه دیگر بدون تو

ای کاش! این دقایق بی تو بایستند

ص:۴۷

## پرنده ها که بیایند

پرنده ها که بیایند

حسن صادقی پناه

پرنده ها که بیایند، یار می آید

شکوفه پوش ز جاده سوار می آید

هزار باغ پسِ غنچه لبش پیداست

بهار با کلمات قصار می آید

و پیش از آنکه درختان سیاه پوش شوند

در آخرین لحظات از غبار می آید

بهار با کلماتی سپید و عطرآمیز

به متن ابری این انتظار می آید

بیا بهار من! از بی تو بودن است اگر

جهان به چشم من این گونه تار می آید

هنوز سوز زمستان بی تو بودن ها

که شعله شعله از این پنبه زار می آید

پرنده ها که بیایند، می رسی از راه

و باغ سیب قدیمی به بار می آید

بلند شو، بتکان برف را ز شانه باغ

مسافرت که بیاید، بهار می آید

ص:۴۸

## خانه های کبود

خانه های کبود

حسن صادقی پناه

هلا نگاه تو باران ترین باران ها

ببار بر دل تب دار این بیابان ها

چه قدر این دل بر باد رفته ام خوانده است

تو را ز حنجره زخمی نیستان ها

ــ بگو که پنجره بر دوش تا کجا آخر؟ ــ

سکوت و صبر تو و پرسش خیابان ها

درخت های کفن پوش، خانه های کبود

کنار آمده هر کوچه با زمستان ها

کنار جاده، دلم سوخت مثل یک فانوس

در انتظار تو ای تک سوار میدان ها!

سکوت ساحلی این قبیله را بشکن

هلا عبور تو، توفان ترین توفان ها

ص:۴۹

## نیامدی

نیامدی

سعید موحدی نیا

طی شد دوباره جمعه دیگر، نیامدی

معنای ناب سوره کوثر! نیامدی

گویند می رسی تو به وقت اذان ظهر

در روز جمعه ای همه باور، نیامدی

آقا! ببین گناه شده نان سفره مان

ماییم و این گناه سراسر، نیامدی

گفتم: بیا به تیغ بکش این قبیله را

رحمی نکن به قاتل مادر، نیامدی

دنیا خراب گشته و رحمی نمی کند

دیگر برادری به برادر، نیامدی

چشم انتظار جمعه دیگر نشسته ایم

این هفته هم گذشت و تو آخر نیامدی

ص:۵۰

## بهار چشم هات

بهار چشم هات

سیدعلی اصغر موسوی

بی قرارم هر سپیده، بی قرار چشم هات

کاش می آمد نسیمی از دیار چشم هات

کاش هر روزی، نگاهم عصمت آیینه داشت

غرق می شد در طلوع آشکار چشم هات

قرعه به نام کدامین لحظه می افتد، عزیز!

تا شود آدینه ای، آیینه دار چشم هات

جویبار چشمم از شوق نگاهت، دیدنی است

آن سحرگاهی که می آید بهار چشم هات

روستایی زاده ام، دور از شگرد واژه ها

گاه گاهی می کنم شعری نثار چشم هات

ص:۵۱

## انتظارهای پیاپی

انتظارهای پیاپی

سیدحبیب نظاری

همیشه شب، من و رنج قرارهای پیاپی

دو چشم خیس پر از انتظارهای پیاپی

و ایستگاه که از من هزار مرتبه پر شد

نشسته خیره به راه قطارهای پیاپی

دوباره شعر، دوباره گناه آدم و گندم

و من که خسته ام از این شعارهای پیاپی

شبیه عقربه ها در توالی شب و روزم

رها نمی شوم از این مدارهای پیاپی

چه قدر دل بسپارم به داغ های همیشه؟

چه قدر سر بگذارم به دارهای پیاپی؟

شوم دچار جهان و فریب جاذبه هایش

چگونه بگذرم از این حصارهای پیاپی

و بی درخت ــ و بی تو ــ چگونه دل بسپارم

به وهم خاطره ای از بهارهای پیاپی

تو سرپناهترینی، اگر که باز نیایی

پناه می برد انسان به غارهای پیاپی

ز سمت مشرق حیرت بتاب تا که نگیرد

دوباره آینه ها را غبارهای پیاپی

هزار چشم... هزار آینه... هزار تماشا

فدای تو همه این هزارهای پیاپی

ص:۵۲

## **انتظار**

انتظار

مهدی جهاندار

چه عصرها که یک به یک غروب شد، نیامدی

چه بغض ها که در گلو رسوب شد، نیامدی

خلیل آتشین سخن، تبر به دوشِ بت شکن

خدای ما دوباره سنگ و چوب شد، نیامدی

برای ما که خسته ایم و دل شکسته ایم، نه

ولی برای عده ای چه خوب شد، نیامدی

تمام طول هفته را به انتظار جمعه ام

دوباره ظهر، عصر، نه، غروب شد، نیامدی

ص:۵۳

## حافظ

حافظ

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش

زده ام فالی و فریادرسی می آید

ز آتش وادی ایمن نه منم خرّم و بس

موسی اینجا به امید قبسی می آید

هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست

هر کس آنجا به طریق هوسی می آید

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

این قدر هست که بانگ جرسی می آید

جرعه ای ده که به میخانه ارباب کرم

هر حریفی ز پی ملتمسی می آید

دوست را گر سَرِ پرسیدن بیمار غم است

گو بیا خوش که هنوزش نفسی می آید

خبر بلبل این باغ بپرسید که من

ناله ای می شنوم کز قفسی می آید

یار دارد سرِ صید دل «حافظ» یاران!

شاهبازی به شکار مگسی می آید

## بی تو

بی تو

مقام معظم رهبری

دلم قرار نمی گیرد از فغان بی تو

سپندوار ز کف داده ام عنان بی تو

ز تلخ کامی دوران نشد دلم فارغ

ز جام عیش، لبی تَر نکرد جان بی تو

چو آسمان مه آلوده ام ز دل تنگی

پر است سینه ام از اندوه گران بی تو

نسیم صبح نمی آورد ترانه شوق

سر بهار ندارند بلبلان بی تو

لب از حکایت شب های تار می بندم

اگر امان دهدم چشم خون فشان بی تو

از آن زمان که فروزان شدم ز پرتو عشق

چو ذره ام به تکاپوی جاودان بی تو

گدازه غم دل را مگر کنم چو «امین»

جدا ز خلق به محراب جمکران بی تو

ص:۵۵

## چشم به راه

چشم به راه

زکریا اخلاقی

به تماشای طلوع تو، جهان، چشم به راه

به امید قَدمت، کون و مکان، چشم به راه

به تماشای تو ای نور دل هستی! هست

آسمان، کاهکشان، کاهکشان، چشم به راه

رخ زیبای تو را یاسمن، آیینه به دست

قد رعنای تو را سروِ جوان، چشم به راه

در شبستان شهود، اشک فشان دوخته اند

همه شب تا به سحر، خلوتیان، چشم به راه

دیدمش فرشی از ابریشم خون می گسترد

در سراپرده چشمان خود، آن چشم به راه

نازنینا! نفسی، اسب تجلی زین کن

که زمین، گوش به زنگ است و زمان، چشم به راه

آفتابا! دمی از ابر برون آ که بود

بی تو، منظومه امکان، نگران، چشم به راه

ص:۵۶

## پایان حیرانی

پایان حیرانی

محمدعلی مجاهدی

خورشید من! امشب پرتو نیفشانی

کز من نمی آید آیینه گردانی

امشب، دلم ابری است، دارم برای تو

یک چشم بارانی، یک روح توفانی

حس می کنم دیری است هم رنگ چشمانت

ننوشته می خوانم، ناگفته می دانی

ای دل! پذیرا شو، دردی که می گفتی

ناخوانده می آید امشب به مهمانی

امشب که می ترکد بغض نَفَس هامان

باید پری افشاند ای روح زندانی!

مردی تبر بر دوش از کعبه می آید

مردی که پیموده است یک راه طولانی

پایان نمی گیرد راهی که او دارد

آغاز آیینه است پایان حیرانی

وقتی که او آمد، آیینه باید شد

تا گل کند ده ها خورشید پنهانی

ص:۵۷

## آفتاب پنهانی

آفتاب پنهانی

قیصر امین پور

طلوع می کند آن آفتاب پنهانی

ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی

دوباره پلک دلم می پرد، نشانه چیست؟

شنیده ام که می آید کسی به مهمانی

کسی که سبزتر است از هزاربار بهار

کسی، شگفت کسی، آن چنان که می دانی

کسی که نقطه آغاز هرچه پرواز است

تویی که در سفر عشق، خط پایانی

تویی بهانه آن ابرها که می گریند

بیا که صاف شود این هوای بارانی

تو از حوالی اقلیم هر کجا آباد

بیا که می رود این شهر رو به ویرانی

کنار نام تو، لنگر گرفت کشتی عشق

بیا که یاد تو آرامشی است توفانی

ص:۵۸

## صدایت می کنم

صدایت می کنم

صالح محمدی امین

صدایت می کنم، عالم شمیم عود می گیرد

و چشمانم به یاد تو، غمی مشهود می گیرد

شبی در خلوت لاهوتیِ روحم تجلی کن

که دارد شعرهایم رنگی از بِدرود می گیرد

سواحل در سواحل، خاک سرگرم گل افشانی است

که روزی رنگ و بو از آن گل موعود می گیرد

در اشراق ترنم ها و آفاق تغزل ها

زمین را نغمه جادویی داوود می گیرد

هلا! ای قدسی سرچشمه انفاس جالینوس

به دشت زخم هامان، نقشی از بهبود می گیرد

ببین مولا! به محض اینکه از عشق تو می گویم

جهان را شوق یک فردای نامحدود می گیرد

ص:۵۹

## ظهور کن

ظهور کن

عبدالرحیم سعیدی راد

از مقابل دلم عبور کن

خاطرات رفته را مرور کن

باز هم بیا به ما سری بزن

خانه را پر از نشاط و شور کن

خوب من! بیا و با حضور خود

شهر را دوباره غرق نور کن

از میان کوچه های قلب من

ای فرشته! باز هم عبور کن

من که رو سیاه این قبیله ام

تو به خاطر خدا ظهور کن

ص:۶۰

## **تمام جاده را رفتم...**

تمام جاده را رفتم...

حسین اسرافیلی

به دنبال تو می گردم، نمی یابم نشانت را

بگو باید کجا جویم مدار کهکشانت را؟

تمام جاده را رفتم، غباری از سواری نیست

بیابان تا بیابان، جسته ام ردّ نشانت را

کهن شد انتظار اما به شوقی تازه بال افشان

تمام جسم و جان، لب شد که بوسد آستانت را

کرامت گر کنی این قطره ناچیز را شاید

که چون ابری بگردم کوچه های آسمانت را

الا ای آخرین توفان! بپیچ از شرق آدینه

که دریا، بوسه بنشاند لب آتش فشانت را

ص:۶۱

## در مدار چشمانت

در مدار چشمانت

نعمت اللّه شمسی پور

سحر، آیینه دار چشمانت

صبح، حیران به کار چشمانت

ماه، روشن ترین مسافر عشق

دوره گرد دیار چشمانت

هر پگاه، آفتاب و آیینه

می کشند انتظار چشمانت

تو به خورشید، نور پاشیدی

وقتی آمد کنار چشمانت

از صداقت، همیشه سرشار است

موج دریاتبار چشمانت

اشک من چون ستاره می چرخد

هر سحر در مدار چشمانت

ص:۶۲

**بغض جمکرانی من**

بغض جمکرانی من

سعید بیابانکی

گرفته بوی تو را خلوت خزانی من

کجایی ای گل شب بوی بی نشانی من؟

غزل برای تو سر می بُرم عزیزترین!

اگر شبانه بیایی به میهمانی من

چنین که بوی تنت در رواق ها جاری است

چگونه گل نکند بغض جمکرانی من؟

عجب حکایت تلخی است ناامید شدن

شما کجا و من و چادر شبانی من؟

در این تغزّل کوچک، سرودمت ای خوب!

خدا کند که نخندی به ناتوانی من

به پای بوس تو، آیینه دست چین کردم

کجایی ای گل شب بوی بی نشانی من؟

ص:۶۳

## گل شب بو

گل شب بو

انسیه موسویان

میان غربت این کوچه های تو در تو

دلم گرفته به یاد تو ای گل شب بو!

هنوز مثل گل و پونه دوستت دارم

هنوز مثل درخت و پرنده و آهو

میان این همه آیینه های سرد و سیاه

چراغ چشم تو از دور می زند سوسو

مخواه پنجره ام را اسیر پرده اشک

مخواه با غم غربت دلم بگیرد خو

شبی برای صدایت ترانه می خوانم

شب ستاره و آیینه و گل و گیسو

بیا که از نَفست صد بهار گل بدمد

بیا که سبزه بروید دوباره بر لب جو

ص:۶۴

## بهار در راه است

بهار در راه است

محمود سنجری

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است

بهار، هم نفس ذوالفقار در راه است

نگاه منتظران، عاشقانه می خواند

که: آفتاب شب انتظار، در راه است

به جاده های کسالت، به جاده های تهی

خبر دهید که آن تک سوار در راه است

کسی که با نفس آفتابی اش دارد

سرِ شکستن شب های تار، در راه است

کدام جمعه؟ ندانسته ام، ولی پیداست

که آن ودیعه پروردگار در راه است

دلم خوش است میان شکنجه پاییز

چه باشم و چه نباشم، بهار در راه است

ص:۶۵

## یار آمدنی است

یار آمدنی است

مرتضی امیری اسفندقه

فروغ بخش شب انتظار، آمدنی است

رفیق، آمدنی؛ غمگسار، آمدنی است

به خاک کوچه دیدار آب می پاشند

بخوان ترانه، بزن تار، یار آمدنی است

ببین چگونه قناری ز شوق می لرزد!

مترس از شب یلدا، بهار آمدنی است

صدای شیهه رخش ظهور می آید

خبر دهید به یاران: سوار آمدنی است

بس است هر چه پلنگان به کوه خیره شدند

یگانه فاتح این کوهسار، آمدنی است

ص:۶۶

## جز این تمنایی نداریم

جز این تمنایی نداریم

زنده یاد سلمان هراتی

ما بی تو ـــ تا دنیاست ـــ دنیایی نداریم

چون سنگ خاموشیم و غوغایی نداریم

ای سایه سار ظهر گرم بی ترحم

جز سایه دستان تو جایی نداریم

تو آبروی خاکی و حیثیت آب

دریا تویی، ما جز تو دریایی نداریم

وقتی عطش می بارد از ابر ستَروَن

جز نام آبی تو، آوایی نداریم

شمشیرها را گو ببارند از سرِ بغض

از عشق، ما جز این تمنایی نداریم

ص:۶۷

## ای آفتاب گم شده

ای آفتاب گم شده

عبدالجبار کاکایی

ای آفتاب گم شده! امشب طلوع کن

از مشرق تجلی مذهب، طلوع کن

ای آخرین ستاره عاشق! چو آفتاب

با بال های سوخته، یک شب طلوع کن

کشتند بی حضور تو، جدّت، حسین را

ای خطبه شهادت زینب! طلوع کن

از هفت خط جام، عطش شعله می کشد

با بادهای سرخ و لبالب طلوع کن

پر شد زمین ز فتنه شیطان و آل او

بر سفلگان پست مُذَبذب، طلوع کن

امشب، غروب بوی غریبی نمی دهد

ای آفتاب گم شده! امشب طلوع کن

ص:۶۸

## گل بکار!

گل بکار!

علی رضا قزوه

آه می کشم تو را با تمام انتظار

پر شکوفه کن مرا ای کرامت بهار!

در رهت به انتظار، صف به صف نشسته اند

کاروانی از شهید، کاروانی از بهار

ای بهار مهربان! در مسیر کاروان

گل بپاش و گل بپاش، گل بکار و گل بکار!

بر سرم نمی کشی دست مهر اگر مکش

تشنه محبتند، لاله های داغ دار

دسته دسته گم شدند سِهره های بی نشان

تشنه تشنه سوختند، نخل های روزه دار

می رسد بهار و من بی شکوفه ام هنوز

آفتاب من بتاب! مهربان من ببار!

ص:۶۹

## **رود آیینه**

رود آیینه

علی حاجتیان فومنی

تو می رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت، ستاره، جاری

و از دو دست همیشه سبزت، گل و نسیم بهاره جاری

نمی توان از تو در غزل گفت، تو را ابد گفت یا ازل گفت

تو رود آیینه هستی و ابر ز گیسوانت شراره جاری!

چه می کنی که به شوق نامت در این غزل های خشک و بی روح

گل تصاویر می شکوفد وَ می شود استعاره جاری

میان بغض سیاه ساکت، تو می رسی ای گلوی عاشق!

و می شود با صدای سبزت، اذان عشق از مناره جاری

فروغ شب هاست خواندن تو، بلوغ لب هاست خواندن تو

تویی که معنای بودنت را نمی کنی در نظاره جاری

تو را سوار همیشه پیروز! به چشم فردا مگر ببینم

که می رسی مثل ماه روشن، به زیر پایت، ستاره، جاری

ص:۷۰

## طرح لبخند تو

طرح لبخند تو

قیصر امین پور

چشم ها، پرسش بی پاسخ حیرانی ها

دست ها، تشنه تقسیم فراوانی ها

با دل زخم، سر راه تو آذین بستیم

داغ های دل ما، جای چراغانی ها

حالیا دست کریم تو برای دل ما

سر پناهی است در این بی سر و سامانی ها

وقت آن شد که به گل، حکم شکفتن بدهی

ای سر انگشت تو آغاز گل افشانی ها

فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید

فصل تقسیم غزل ها و غزل خوانی ها

سایه امن کسای تو مرا بر سر بس

تا پناهم دهد از وحشت عریانی ها

چشم تو، لایحه روشن آغاز بهار

طرح لبخند تو پایان پریشانی ها

ص:۷۱

## کی ظهور می کنی؟

کی ظهور می کنی؟

محمدرضا ترکی

ای نسیم سرخوشی که از کرانه ها عبور می کنی!

ای چکاوکی که کوچ تا به جلگه های دور می کنی

ای شهاب روشنی که از دیار آفتاب می رسی!

این فضای قیرگونه را پر از طنین نور می کنی

آی ابر دل گرفته مهاجری که خاک تیره را

آشنای تند بارش شبانه بلور می کنی

ای ترنُّمی که پا به پای رودها و آبشارها

خلوت سواحل خموش را فضای شور می کنی

آی ره سپر! گر از دیار یار ما عبور می کنی

پرسشی نما، بگو که: ای بهار! کی ظهور می کنی؟

ص:۷۲

## طلیعه موعود!

طلیعه موعود!

حمیدرضا شکارسری

خوشا جمال جمیل تو ای سپیده صبح!

که جلوه های تو پیداست در جریده صبح

هلا طلیعه موعود! جان رستاخیز!

بیا که با تو بروید گل سپیده صبح

به پهن دشت خیالم، چمن چمن گل یاس

شکفته شد، به هوای گل دمیده صبح

گلوی ظلمت شب را دریده خنجر روز

نمایِ روشن امید در پدیده صبح!

درای قافله شب دگر نمی آید

ز پشت پلک افق، شد شکفته دیده صبح

اگر چه غایبی از دیدگان من ای خوب!

خوشا به چهره زیبای آفریده صبح

ص:۷۳

## کوچه کوچه جست وجو

کوچه کوچه جست وجو

عباس مهری آتیه

کوچه کوچه، جست وجو؛ خانه خانه، انتظار

شهر من! شکفته ای در تبسم بهار

شهر من! شکفته ای در بهار مَقدمش

در بهار ملتهب، در بهار بی قرار

کینه را بگو برو از تمام سینه ها

سینه را بگو بخوان با تمام چشمه سار

یک گل محمدی است در شکنجه سکوت

هم تبار نرگسی، زاده در دل حصار

الفت جوان رسد، شوق جاودان رسد

از پس قرون درد، از پس مِه و غبار

آزمون قرن هاست اینکه می رسد ز راه

کوچه کوچه، جست وجو؛ خانه خانه، انتظار

ص:۷۴

## موج رویاها

موج رویاها

عبدالجبار کاکایی

اگر روزی تو را می یافتم با خویش، تنهایت

سرم را با دو دستم می نهادم پیش پاهایت

تو با من بودی از آغاز؛ یعنی خواب می رفتم

تکان می داد اگر گهواره ام را موج رؤیایت

پر از تقویم های کهنه کردم خانه خود را

به امیدی که اینک ناامیدم از تماشایت

اگر چه عاشقم، اما تو ای آیینه باور کن

نمی فهمم دلیل وعده امروز و فردایت

تو اصلاً جای من، حالا بگو با من چه می کردی؟

اگر چون مرگ، می پوسید روزی آرزوهایت

ص:۷۵

## زمین یک روز...

زمین یک روز...

علی رضا قزوه

نمازی خوانده ام در بارش یک ریز ترتیلش

فدای عطر حوّل حالنای سال تحویلش

کلید آسمان در دست مردی می رسد از راه

پر است از معنی آیات ابراهیم، تنزیلش

زمین، هر روز، فرعونی دگر در آستین دارد

دعا کن هر سحر، آبستن موسی شود نیلش

زمان، اسب سپید مهدی موعود را ماند

به گردش کی رسد بهرام و ورجاوند با فیلش

زمین یک روز در پیش خدا قد راست خواهد کرد

به قرآنی که گل کرده است از تورات و انجیلش

ص:۷۶

## حسن اختتام

حسن اختتام

محمدجواد محبت

نماز، با تو تمام است، اگر امام شوی

حضور یابی و آیینه تمام شوی

نه در حضور و نه در خواب، آه از این حسرت

تو آرزوی دل! آیینه کدام شوی

کدام لحظه، کدامین زمان، کدامین روز

به آشکاری حق داد خاص و عام شوی

قیامت است جهان از هر آنچه نامطلوب

بیا که رغبت دین، مظهر قیام شوی

به احترام تو رو سوی قبله آوردیم

به باوری که در آن سوره سلام شوی

به ذوالفقار علی، افتتاح شد اسلام

چه می شود به زمان، حسن اختتام شوی

ص:۷۷

## آیینه

آیینه

ابوالفضل نظری

مبهم شروع شد، سردرگم شروع شد

از جاده سه شنبه شب قم شروع شد

آیینه خیره شد به من و من به آینه

آن قدر خیره شد که تبسم شروع شد

با عشق ذره بین به تماشای من گرفت

یک باره آتش از دل هیزم شروع شد

توفان نبود، و غمم از شیشه ها گذشت

پس قصه مزارع گندم شروع شد

چشمم به سرنوشت خود افتاد در نماز

از ربنای رکعت دوم شروع شد

در سجده، توبه کردم و پایان گرفت کار

تا گفتم السلام علیکم... شروع شد

ص:۷۸

## جمعه موعود

جمعه موعود

رحمت الله نصیرپور

می سرایم امتدادت را چنان که رود را

تا بشویی چشم های انتظاراندود را

ی سرایم شعله خورشید چشمان تو را

تا بسوزاند نگاهت، پیکر این عود را

خرمنی از آتش نیرنگ برپا گشته است

کی گلستان می کنی این آتش نمرود را؟

بغضی از جنس گناه انگار بسته جاده را

زود بگشا با عبورت، جاده مسدود را

جمعه ها هر بار می گویند: «می آیی»... بگو

کی تبرک می کنی آن جمعه موعود را؟

ص:۷۹

## هنوز...

هنوز...

محمدسعید میرزایی

کجاست جای تو در جمله زمان که هنوز...

که پیش از این، که هم اکنون، که بعد از آنکه هنوز؟

و با چه قید بگویم که دوستت دارم

که تا ابد، که همیشه، که جاودان، که هنوز؟

سؤال می کنم از تو هنوز منتظری؟

تو غنچه می کنی این بار هم دهان که هنوز...

چه قدر دل خورم از این جهان بی موعود

از این زمین که پیاپی... و آسمان که هنوز...

جهان، سه نقطه پوچی است خالی از نامت

پر از «همیشه همین طور» از «همان که هنوز»

همه پناه گرفتند در پی «هرگز»

و پشت هیچ نشستند از این گمان که «هنوز»

ولی تو حتمنی و اتفاق می افتی

ولی تو «باید»ی ای حس ناگهان که هنوز

در آستان جهان ایستاده چون خورشید

همان که می دهد از ابرها نشان که هنوز...

شکسته ساعت و تقویم پاره پاره شده است

## صبح چهلم

صبح چهلم

مهدی رحیمی

خواب ای خواب سرگردان برخیز، دو سه تا پلک تا سحر مانده

تازه یک صبح رفته از عهدت، سی و نه فرصت دگر مانده

با شما دست یا علی دادم با همان دست های نامرئی

که چهل صبح عاشقت باشم با همین چشم های درمانده

آه ای «طلعه الرشیده» من زودتر «غره الحمیده» من

پای بگذار روی دیده من که فقط از من این قدر مانده

که فقط از من بدون شما مانده در امتداد زندگی ام

گام هایی که جاده را بلدند، دست هایی که بر کمر مانده

تو چه خواندی که هر چه باران است چشم های تو را نمی بارد

تو کجایی که باد هم حتی از تو عمری است بی خبر مانده

صبح، صبح چهلم این عهد حتم دارم که می رسی از راه

صبح آن چله آه یک طرف و سی و نه صبح پشت سر مانده

صبح آن چله... آه می آیی، تو می آیی که باز برگردند

دست های به آسمان رفته چشم های به سوی در مانده

آخر گریه های این عهد است، می زنم باز روی زانویم

«العجل العجل» شتاب کنید مرد ای مرد در سفر مانده!

ص:۸۱

## وعده دیدار

وعده دیدار

امام خمینی

غم مخور ایام هجران رو به پایان می رود

این خماری از سر ما می گساران می رود

پرده را از روی ماه خویش بالا می زند

غمزه را سر می دهد، غم از دل و جان می رود

بلبل اندر شاخسار گل هویدا می شود

زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود

محفل از نور رخ او نورافشان می شود

هرچه غیر از ذکر یاد یار رندان می رود

ابرها از نور خورشید رخش پنهان شوند

پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود

وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد!

روز وصلش می رسد، ایام هجران می رود

ص:۸۲

## بهار من

بهار من

مشفق کاشانی

بهار آمد، بهار من نیامد

گل آمد، گلعذار من نیامد

برآوردند سر از شاخ، گل ها

گلی بر شاخسار من نیامد

چراغ لاله روشن شد به صحرا

چراغ شام تار من نیامد

جهان را انتظار آمد به پایان

به پایان، انتظار من نیامد

همه یاران کنار از غم گرفتند

چرا شادی کنار من نیامد؟

چه پیش آمد در این صحرا که عمری

گذشت و تک سوار من نیامد؟

سر از خواب گران برداشت عالم

سبک رفتار یار من نیامد

به کار دوست طی شد روزگارم

دریغ از من به کار من نیامد

ص:۸۳

## مرد آسمانی

مرد آسمانی

یدالله گودرزی

می آید آن مردی که با خود آسمان دارد

در دست هایش دانه های کهکشان دارد

او را هزاران نام شفاف و درخشان است

هر بی کران روشنی از او نشان دارد

خورشید این آیینه نورانی فردا

نام بهار آیین او را بر زبان دارد

بر زخم های کهنه ما می نهد مرهم

او که نگاهی از حریر و پرنیان دارد

آیینه ای از مخمل و ململ به دوش اوست

پیراهنی از نازکای ارغوان دارد

از متن رؤیا گون این راه پر از ابهام

می آید آن مردی که با خود آسمان دارد

ص:۸۴

## مردی از راه می آید...

مردی از راه می آید...

محسن احمدی

تو اهل آتش آباد کدامین سرزمین هستی

که گرم آلود حسرت های خاکسترنشین هستی

بگو تا من بدانم ای قلندر مرد زادآتش

چرا در التزام شعله های آتشین هستی

من اینجا می نشینم مردی از این راه می آید

و می پرسم از او: «آیا تو آن تنهاترین هستی؟»

هنوز از زخم های کهنه ام خون تو می جوشد

تو گل زخم تمام شانه های آهنین هستی

کسی می گوید این هفت آسمان در زیر پای توست

برای من بگو ای نازنین آیا همین هستی؟

شبی را با غزل در انتظارت تا سحر ماندم

تو اهل آتش آباد کدامین سرزمین هستی؟

ص:۸۵

## صبح بی تو

صبح بی تو

قیصر امین پور

صبح بی تو، رنگ بعد ازظهر یک آدینه دارد

بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

بی تو می گویند تعطیل است کار عشق بازی

عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو... اما

خاک این ویرانه ها بویی از آن گنجینه دارد

خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد

عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد

روی آنم نیست تا در آرزو دستی برآرم

ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد

در هوای عاشقان پر می کشد با بی قراری

آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد

ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید

آن که در دستش کلید شعر پر آیینه دارد

ص:۸۶

## ای مهربان

ای مهربان

الهام امین

ای مهربان که نام تو را یار گفته اند

چشم تو را فروغ شب تار گفته اند

از دست های مهر تو اعجاز چیده اند

از گام های سبز تو بسیار گفته اند

ما با در و دریچه و روزن غریبه ایم

با ما سخن همیشه ز دیوار گفته اند

وا کن ز نور پنجره ای روبه روی ما

کز ابرهای تیره به تکرار گفته اند

برخیز و پرده برکش از آن روی، تا که ما

باور کنیم آنچه ز دیدار گفته اند

ص:۸۷

## غروب شد... نیامدی

غروب شد... نیامدی

مهدی جهاندار

چه روزها که یک به یک غروب شد نیامدی

چه اشک ها که در گلو رسوب شد نیامدی

خلیل آتشین سخن تبر به دوش بت شکن

خدای ما دوباره سنگ و چوب شد نیامدی

برای ما که خسته ایم و دل شکسته ایم نه

برای عده ای چقدر خوب شد نیامدی

تمام طول هفته را در انتظار جمعه ام

دوباره صبح، ظهر، نه غروب شد نیامدی

ص:۸۸

## باز آی

باز آی

نجمه عزیزی

ای ابتدای درک زمین نام روشنت

ما را گره بزن به سرانجام روشنت

ما را که جام جام سرودیم گریه را

تا بشنویم یک نفس از جام روشنت

از روشنای تیره خورشید رد شدیم

با شوق اتصال به ابهام روشنت

دریا نشانه ای شد و بر خاک نقش بست

از بیکران آبی آرام روشنت

باز آی و سرنوشت زمان را رقم بزن

ای ابتدای درک زمین نام روشنت

ص:۸۹

## باران

باران

علی داوودی

تا به کی قطره... قطره... بشمارم: باران

دوست دارم که بر این خاک ببارم باران

دوست دارم که دل از شهر و دیارم بکنم

بروم سر به بیابان بگذارم باران!

سبز نه، زرد نه! هم زردم و سبز گاهی

بس که در هم شده پاییز و بهارم باران!

... نفسی با من دلتنگ غم آلود بخوان

تا که یک عمر بر این خاک ببارم باران

... نسل در نسل دلم در عطش دیدن توست

آه! ای زمزمه ایل و تبارم باران!

خسته ام از خودم و هر چه که با من مانده است

گله دارم، گله دارم، گله دارم باران!

ص:۹۰

## تصویر فردا

تصویر فردا

قنبرعلی تابش

در افق می چرخی و امواجی از دریا به دست

آینه در آینه، تصویری از فردا به دست

می رسی از مشرق هفتاد و دو دریای سرخ

بیرق پر خاک و خون ظهر عاشورا به دست

می دوی چون چرخ باد از صُر صُر امواج نیل

نقشه ای از سرنوشت مسجدالاقصی به دست

کوه ها هم مثل رودی می خروشند از پی ات

هر یکی یک جنگل سرسبز و یک صحرا به دست

می رسی خورشید چنبر می زند در دست من

پیشوازت چرخ چرخان می رسم دریا به دست

ص:۹۱

## مرد موعود

مرد موعود

اصغر عظیمی مهر

مطمئن هستم آخرش روزی مردی از این مسیر می آید

«قاصد صلح» ماست اما با ذوالفقار امیر می آید

وقتی آن مرد می رسد از راه، آسمان و زمین مه آلودست

آب، سرد مذاب خواهد شد از دل چشمه قیر می آید

هر چه تاریخ ما ورق بخورد، جنگ میراث شوم آدم هاست

زیر شلاق نامسلمانان «ای مسلمان نمیر! می آید»

خانه های بنی قریظه چه شد؟ خیبری دیگرست اورشلیم

خون شیر خدا که جوش آید، مردی از نسل شیر می آید

خانه او پلاک چارده است، ساکن انتهای کوی حراست

گویی از بوی ناب پیرهنش عطر عید غدیر می آید

گرچه این جمعه هم گذشت ولی، مرد موعود من نیامده ست

می نشینم سر همین کوچه حتما از این مسیر می آید

ص:۹۲

## موعود جمعه

موعود جمعه

مهدی فرجی

در باغ گل بر آتش نمرود می رسد

با شعر، با صدای دف و عود می رسد

این بار هم به تارک طاغوت می خورد

سنگی که از فلاخن داوود می رسد

پیغمبران آمده، رفته، مبارک است

او که نوید مصحف تان بود می رسد

ای دست های سبز دعا! گل برآورید

او گرچه دیر کرده ولی زود می رسد

جز او به هیچ حادثه ای دل نبسته ایم

موعود جمعه، جمعه موعود می رسد

ص:۹۳

## بال رها

بال رها

زهرا محدثی خراسانی

در برگرفته خلوت دل را غبارها

ای علت شکفتن گل در بهارها

با چلچراغ و آینه و آب، سال هاست

صف بسته اند در طلبت بی قرارها

رقصی ست ماهیان به غم خو گرفته را

در پا نهادنت به دل چشمه سارها

ای ناگهان درخشش بی ادعا! ببار

بر شانه های مویه شب زنده دارها

هر چند تا ظهور تو در بند عزلت است

مضمون بکر بال رها در حصارها

ماسرخوشیم آمدنت را، به میل خویش

تا ممکن است باشد از این انتظارها

ص:۹۴

بخش دوم: ترانه

ص:۹۵

## دست قنوت

دست قنوت

حمید صادقی

دستای قنوتمون تاکی باید دعا کنن

سجده ها بیفتن و فقط تو رو صدا کنن

لحظه های بی شما تا کی باید حروم بشن

جمعه ها یکی یکی بسوزن و تموم بشن

تو کجای آسمون خیمه هاتو علم زدی

هی نیگا به آسمون کردیمو تو نیومدی

تا کدوم ستاره باید دلامونو بیاریم

خودتو نشون بده، داریم نفس کم می آریم

دیگه بال و پرمون حال پریدن نداره

بی تو انگار فرجت قصد رسیدن نداره

وقتشه که شالتو بندازی دور گردنت

اهل آسمونو خوش قول کنی با اومدنت

ص:۹۶

## قسمت من...

قسمت من...

سیدمحمود فخر موسوی

وقتی که حرف نگات یه بیت ناتموم می شه

مصرع دیگرشم عمرمه که حروم می شه

تو خروس خون چشات، حرفای پشت پرده هس

اول صبحی، دلم آفتاب روی بوم می شه

وقت دیوونگی این دل صاب مرده که شد

تموم چشما روی عشق من و تو زوم می شه

گم می شه تو کوچه های شب گیسوت، می بینی؟

زنگی زنگی دلم، راس راسی اهل روم می شه

انگاری یه تیکه سنگ تو سینه ام، اما اگه

حرفی از تو بشنفه، آب می شه، عین موم می شه

وقتی رنگین کمون یاد تو باز تو سینه مه

انگاری تابلوی نقاشی و رنگ و بوم می شه

صبح بارونی ندبه تو هوای جمعه ها

اشک حسرت چشام، راستی که آبروم می شه

تو رو جون مادرت فاطمه؛ آقا نمی ای؟

هی می گن جمعه می یاد، جمعه می یاد، تموم می شه

جنگل دشنه و یا دیدن روی گل تو

قسمت سُمبُل بیچاره بگو کدوم می شه

ص:۹۷

## ... با اون اسب سفید

... با اون اسب سفید

رضا حساس

تو یه روز سر می زنی به ما غریبا مگه نه؟

می شه آفتابی هوا، رد می شن ابرا مگه نه؟

غریبا منتظرن تا تو بیای از راه دور

تو می یای همین روزا، امروز و فردا مگه نه؟

جمعه ها دلم برات بدجوری پرپر می زنه

چشم در راه توئه این دل تنها مگه نه؟

تو خودت گفتی می یای یه روز با اون اسب سفید

شبو فردا می کنی، فردا رو زیبا مگه نه؟

داره بارون می باره، آخ که چه دل تنگه غروب

شب دل تنگی ما داره تماشا مگه نه؟

تو می یای وقتی که ما شهرو چراغون می کنیم

همه جا پر می شه از عطر تو آقا! مگه نه؟

ص:۹۸

## چراغونی

چراغونی

علی رضا قزوه

می دونم یه شب می یای خاکو چراغون می کنی

شیشه عمر شبُ می شکنی، داغون می کنی

می گن اون روز که می یای، از آسمون گل می ریزه

کوچه باغارو پر از بیدای مجنون می کنی

می گن اون روز که می یای، غصه هامون تموم می شه

قحطی گریه می یاد، خنده رو ارزون می کنی

آسمون به احترامت پا می شه به اون نشون

که تو سفره زمین، خورشیدُ مهمون می کنی

دلامون خیلی گرفتس، به خدا خیلی سیاس

می دونم یه شب، می یای خاکُ چراغون می کنی

ص:۹۹

## جمعه های بی نشونی

جمعه های بی نشونی

عبدالجبار کاکایی

زیر آسمون، کسی نیس خونه زاد تو نباشه

با همه دنیا غریبه هر کی یاد تو نباشه

برا پیدا کردن تو همه گلارو چیدم

اسمای قشنگو گفتم تا به اسم تو رسیدم

اسم تو ترانه ما زیر گنبد کبوده

قصه کودکی یامون «یکی بود، یکی نبوده»

حالا دنیا بی فروغه، همه حرفامون دروغه

نمی تونیم با تو باشیم، سرمون خیلی شلوغه

مث ماهیا تو دریا سراغ آبو می گیریم

ماهی گیر! تورِ تو بنداز، ما تو دست تو اسیریم

دلمون اگر چه سنگه، مث اسمتون نجیبه

هر کی یادتون نباشه، با همه دنیا غریبه

بس که از غما ملولم، بس که از گریه ها خیسم

شکوه دارم از تو، اما نمی تونم بنویسم

گفته بودی روز جمعه، خبر خوبی می یارن

آخه تقویمای دنیا که هزار تا جمعه دارن

جمعه های بی نشونی، جاده های آسمونی

نعش خورشیدِ رو ابرا، رد یه پیرهن خونی

ای قرار عصر جمعه، ای شکستنی تر از دل

خیلی وقته بی قرارن شهرای شرجی کاگل

ص:۱۰۰

پا بذار تو کوچه هامون، ای غریب بی نشونه

شبای روشن جمعه، شبای نذری پزونه

خونه های کاگلی مون شب و روز و می شمارن

درای چوبی عاشق، غیر تو کسی ندارن

پا بذار تو کوچه هامون، روی تقویمای پاره

روی برگای سیاهی که هزار تا جمعه داره

ص:۱۰۱

## گل اطلسی

گل اطلسی

عباس علی اخوان ارمکی

دلم از غصه پره، آی آدما، آی آدما

گوشا سنگینه دیگه، کی گوش می ده به حرف ما

اینجا از بودن و از نبودمون خسته شدن

عمری یه پنجره های این قفس بسته شدن

جمعه ها را می شمرم، دارن می شن خیلی زیاد

آخه اون یکه سوارِ توی قصه کی می یاد؟

می دونم وقتی بیاد خورشیدُ اینجا میاره

گلای اطلسی رو تو باغچه هامون می کاره

می دونم وقتی بیاد، صدای سبز آشنا

می پیچه تو کوچه ها، عیدی می ده به بچه ها

می دونم وقتی بیاد، ستاره قسمت می کنه

جای غم، سفره هامونو پر رحمت می کنه

می دونم وقتی بیاد، آدمکای بی زبون

دیگه دلقک نمی شن برای یک لقمه نون

می دونم وقتی بیاد، نشونی از یاس کبود

می یاره برای ما دیگه از آنچه رفته بود

می دونم وقتی بیاد، پر می شه از نقل و نبات

همه جا جاری می شه عطر سلام و صلوات

ص:۱۰۲

## **به عشق جمعه**

به عشق جمعه

حسین حاجی هاشمی

یکی می یاد و می شکنه طلسم جمعه ها رو

طلسم جمعه های ساکت و بی صدا رو

اون که نیگاش قرار این دلای بی قراره

اون که شروعش، آخر شبای انتظاره

می رسه و جاری می شه تو کوچه ها، محبت

با نفسش زنده می شن دلای بامحبت

بسته می شه به چشماش، دلای خسته ما

وا می شه باز با دستاش پَرای بسته ما

هفته ها رو سر می کنیم فقط به عشق جمعه

روزارو پرپر می کنیم فقط به عشق جمعه

می یاد که تا همیشه بهاری باشه دنیا

دوباره رو لبامون، خنده بپاشه دنیا

دنیا رو روشن می کنه با چشمای سیاهش

اون که می یاد و می یاره بهارو با نگاهش

خسته شدم بس که شنیدم اسم جمعه ها رو

کاشکی بیاد و بشکنه طلسم جمعه ها رو

هفته ها رو سر می کنیم فقط به عشق جمعه

روزا رو پرپر می کنیم فقط به عشق جمعه

ص:۱۰۳

## مث آفتاب

مث آفتاب

محمدحسین صفاریان

یه نفر می یاد که دستاش توی چله زمستون

داغِ داغه مث آفتاب، مث آفتاب تابستون

یه نفر که مثل دریاس برای بودن ابرا

یه نفر که مثل ابره برای بودن بارون

می یاد و برفای کوچه، آب می شن زیر نگاهش

می یاد و شُرشُرِ اسمش می ریزه تو گوش ناودون

می یاد و شادیا یک جا، پا می ذارن توی خونه

می یاد و غصه های ما، سر می ذارن به بیابون

تا قناریا رها شن، بخونن تو اوج ابرا

تا کبوترا بشینن دوباره میون ایوون

تا بازم صدای خیسش بباره به خاک باغچه

تا بازم عطر نفس هاش سر بره از گل و گلدون

تا که عاشقی بتابه از تو چشمای من و تو

تا به سامون برسن، باز دلای بی سر و سامون

ص:۱۰۴

## بهونه عمر زمین

بهونه عمر زمین

سودابه مهیجی

بگو کدوم ستاره ای سرزده از چشای تو؟

کجای بغض آسمون گم شده رد پای تو؟

این همه جمعه و غروب، این همه سقف و پنجره

دنبال تو یه شاعر دیوونه تا کجا بره؟

حق نداره سر بذاره به دشت و کوه های کبود؟

سراغتو بگیره از بنفشه های سرمه سود؟

حق نداره که پشت پا به رسم دنیا بزنه؟

دنبال بوی پیرهنت، خیمه به صحرا بزنه؟

در به درِ تواَن همه با گریه های زیر لب

کفترای اهل بقیع، نخلای سرد بی رطب

راز رشیدِ» سر به مُهر! قصه ما به سر رسید

چشمای خواب ندیده مون، یوسف زهرا رو ندید

یه عالمه آرزوی پیر با قدای خم داریم

بدون تو، تو زندگی، ماه و ستاره کم داریم

تو نیستی و خورشیدمون، رنگی به صورت نداره

زندگی، هیچی غیر سردی و کدورت نداره

ادامه صبر خدا! بهونه عمر زمین!

خونه به دوشیِ ترانه های ناکامو ببین!

یه عمره هی غزل می شم، سر به خیابون می ذارم

اما دیگه خسته شدم... دارم تو رو کم می یارم

ص:۱۰۵

ترسم اینه عمر دلم به دیدن تو قد نده

تموم بشم با یه بغل حرفای خیس و نزدَه

حتی اگه خدا تموم اشکامو جواب کنه

دست کَمِش باید ترانه ها رو مستجاب کنه

ترانه های خون به دل که خواب دریا می بینن

تو رو تو بخت آینه های رو به فردا می بینن

بگو کدوم ستاره ای سرزده از چشای تو؟

کجای بغض آسمون گم شده رد پای تو؟

ص:۱۰۶

## داره دیر می شه

داره دیر می شه

امیر اکبرزاده

تکیه زدی به کعبه و تو دستت

شمشیر عدل علی می درخشه

آسمونی و توی دستای تو

شمشیر تو مثل یه آذرخشه

پیچیده توی کوچه ها عطر یاس

می چرخونی به هر طرف سرت رو

تو اومدی نشون بدی به عالم

مرقد بی نشون مادرت رو

سایه تو افتاده روی زمین

رنگ از رُخ خورشیدمون پریده!

خورشید ما می دونه خورشید تویی

سایه خورشیدُ کسی ندیده!

روی زمین جای قدم های تو

گل دسته دسته می زنه شکوفه

هیچکی نمی دونه که قصدت کجاست

داری به کربلا می ری یا کوفه؟

بعد یه عمری انتظار اومدی

حالا بگو تکلیف ماها چیه؟

منتظرای واقعی کدومان؟

تکلیف امروز چیه؟ فردا چیه؟

ص:۱۰۷

امروزُ که اومدی، با تو خوشیم

فردا قراره چی بشه... می دونیم؟

تو پسر علی و عدلی... ولی ــ

ما سر حرفامون اگه نمونیم...

از صبح، گل دسته صدای اذون

منو می یاره به خودم... بیدارم

وضو بگیرم که داره دیر می شه

پاشم برم سجاده رو بیارم!!

ص:۱۰۸

## **درد دل**

درد دل

سیدسلمان علوی

گاهی با پنجره ها خیره می شم

به چشای مهربون آسمون

غروبا که صبر من تموم می شه

می بینم یه کاسه خونه آسمون

می دونی معنی چش به راهی رو؟

چی بگم غریبی خیلی مشکله

سرشب با آسمون حرف می زدم

چیزی که فراوونه، درد دله

شبای تو شمسیَ ن یا قمری؟

دلمون از این هزاره ها پره

ماه و خورشیدو بگو کوتا بیان

کاسه صبر ستاره ها پره

تو که صورت خدایی رو زمین

چه جوری اسم تو رو صدا کنیم؟

ما کی هستیم که تو با اون همه نور

ازمون خواستی واسه ت دعا کنیم؟

می دونم درد ماها دورنگیه

پوست آهو تن گرگه... می دونم

ولی آسمون همیشه آبیه

دل آسمون بزرگه... می دونم

ص:۱۰۹

## جمعه آخر

جمعه آخر

سیدحبیب نظاری

یه گلم، توی یه گلدون اسیرم

کاشکی بارون بباره روی تنم

می دونم باید که منتظر باشم

اگه منتظر باشم، نمی شکنم

یه گلم که بی تو، دستای خزون

داره گلبرگامو پرپر می کنه

به خدا، داغ ندیدنت بازم

داره چشمای منو تر می کنه

اگه منتظر باشم، نمی شکنم

یه نفر می یاد که تکیه گاهمه

یه نفر که چشمای روشن اون

باعث روشنی نگاهمه

خیلی یا می خوان دوباره بشکنم

بمونم، بپوسم و رها بشم

نمی خوان دوباره از راه برسی

نمی خوان که با تو آشنا بشم

کی می شه دوباره از راه برسی

با نگات، پنجره ها جون بگیرن

کی می شه بشکنه بغض آسمون

ص:۱۱۰

کوچه ها باز بوی بارون بگیرن

هرچه منتظر باشم، بازم کمه

انتظار تو واسم مقدسه

می شمرم جمعه ها رو یکی یکی

کی می شه جمعه آخر برسه

ص:۱۱۱

## می دونم تو مهربونی

می دونم تو مهربونی

سید حبیب نظاری

جمعه ها پلکاشونو وا می کنن

می کشن به آسمون نگاشونو

اگه از راه نرسی، پنجره ها

وقف گریه می کنن دلاشونو

دل من یکی از این پنجره هاست

عمریه منتظر واشدنه

بی تو از دار و ندار آدما

سهم این پنجره تنها شدنه

می دونم تو مهربونی، نمی خوای

که گرفتار شب تیره بشم

بگو از کدوم طرف سر می زنی

به کجای آسمون خیره بشم؟

دلمو نذر تو کردم، می دونم

دست احساسمو رد نمی کنی

می دونم به جرم دلواپسی یا

دلمو حبس ابد نمی کنی

دفتر خاطره ای قدیمی ام

پرم از خاطره های ناتموم

دوس دارم ورق ورق بخونی ام

بشکنه بغضی که مونده تو گلوم

ص:۱۱۲

جمعه ها پلکاشونو وا می کنن

می کشن به آسمون نگاشونو

اگه از راه نرسی، پنجره ها

وقف گریه می کنن دلاشونو

ص:۱۱۳

## **رد پای آسمون**

رد پای آسمون

علی سعادت شایسته

آدما پرنده می شن یه روزی

می رن آسمونو پیدا می کنن

می شینن رو بال ابرای سپید

شهرای دورو تماشا می کنن

یه روزی تو جیب بچه های ما

تیکه های آسمونو می بینی

دفتر مشقشونو وا می کنی

ردپای آسمونو می بینی

می گن این روزا یه دستی می رسه

که نوازش دلای بی پناس

نمی دونم از کجای آسمون

اما می دونم که دستای خداس

این روزا همسایه هامونم می گن

بچه هاشون خواب بارونو دیدن

اونا که اهل بهار و بارونن

می گن از تو جاده ها اونو دیدن

بچه ها! ستاره تونو ور دارین

آسمون سهم تموم آدماس

کی می گه سهم لبای ما کمه

ص:۱۱۴

خنده مال ماس، ترانه مال ماس

می گن این روزا یه دستی می رسه

که نوازش دلای بی پناس

نمی دونم از کجای آسمون

اما می دونم که دستای خداس

ص:۱۱۵

## **جاده های بارونی**

جاده های بارونی

علی سعادت شایسته

شب روی پنجره چادر می کشه

نفس خونه دیگه در نمی یاد

هر چی فال گریه هارو می گیریم

چیزی از تنهایی بهتر نمی یاد

پشت پلکای همیشه بسته مون

واسه قشنگی یا جا نداریم

همه دنیا رو هم به ما بِدَن

سهمی از ترانه اما نداریم

توی شب پرسه کوچه های دور

آخرش ماه مونو گم می کنیم

یکی فانوسی بده به دستمون

ما داریم راه مونو گم می کنیم

کوچه ها رو یکی آبی بکشه

مسیر دریا به ما نمی خوره

چرا از هق هق این پنجره ها

هیچ کسی این روزا جا نمی خوره

من صدای تشنه پنجره هام

آخرین هق هقمو نمی شنوین؟

دارم التماس بارون می کنم

دستای عاشقمو نمی شنوین؟

ص:۱۱۶

ابرا آبستن یه ترانه اند

آسمون از شب بارون می خونه

نبض جاده های بارونی شهر

داره از اومدن اون می خونه

ص:۱۱۷

## گل محمدی

گل محمدی

سیدمحمدجواد شرافت

کی می گه که با یه گل بهار نمی شه، کی می گه؟

کی می گه خزون می مونه تا همیشه، کی می گه؟

یه گل بهشتی رو سراغ دارم غرق بهار

یه روز از راه می رسه با یه بهار موندگار

خاک مرده جون می گیره با نسیم نفسش

می پیچه تو هر دیاری، نفس مقدسش

ریشه سخت خزونو تیشه بارون می کنه

خواب سنگین زمستونو پریشون می کنه

علفای هزره گردو سرجاشون می شونه

گلای مسافرو به آسمون می رسونه

روی چار تا فصل تقویم می پاشه رنگ بهشت

می یاد اون روزی که هر باغچه باشه رنگ بهشت

آخرش یه روز می یاد، می یاد و موندگار می شه

با یه گل، بهار می شه، بهار می شه، بهار می شه

آخرین بهار دنیا، آخرین راه نجات

یه گل محمدی، به اسم سبزش صلوات

ص:۱۱۸

## جمعه هایی _ که تو نیستی

جمعه هایی _ که تو نیستی

محسن بوالحسنی

جمعه هایی که تو نیستی، تو دلم، انگاری آشوب روز محشره

یه جوری هوای غربت می گیرم، انگاری غروب روز محشره

همه چی رنگ بد خاکستری، همه چی رنگ شکستن می گیره

امیدای زنده تو دل من، با غروب، دوباره از نو می میره

کاش تو این آسمون بی انتها، دل من یه گوشه جا داده بشه

پشت این ستاره های کاغذی، راس راسی ستاره ای زاده بشه

صورتش مثل تو باشه، مث تو: ساده و روشن و پاک و آفتابی

بدرخشه تو جهان رو سیاه، بدرخشه تو شبای بی خوابی

یه ترانه بخونه تو گوش من، من براش غصه هامو گریه کنم

تلخی روزای بی عبورشو، تلخی جمعه ها رو گریه کنم

بگه این ابر سیاه گریه دار چرا از تو آسمون رد نمی شه

می گذره تلخی این تنگ غروب یا می مونه پشت شیشه همیشه

اما باز چشمای من تو فکر اون روزای با تو وُ از تو روشنه

توی سینه، قلب بی قرار من، مث یه زندونیه، مثل منه!

ص:۱۱۹

## غرور شرقی

غرور شرقی

عباس کیقبادی

شب تیره قبیله، تشنه یه جرعه نوره

چاره درد قبیله، اسب و شمشیر و غروره

چی شد اون غرور شرقی، چی شد اون اسبای سرکش

واسه کشتن سیاهی، چی شد اون تیرای ترکش

بگو مردای قبیله، اسباشونو زین بذارن

واسه کشتن سیاهی بِرَن و آتیش بیارن

تو نذار نشون مردی دست نامردا بیفته

همین امروز، روز کاره، نذار به فردا بیفته

آخرین مرد قبیله، تو که از تبار دردی!

بت نامردیو بشکن، تو که مردی، تو که مردی

دستتو بگیر به زانو، داد بزن اسم علی رو

بکش از غلاف بیرون، ذوالفقار صیقلی رو

آخرین مرد قبیله، تو که از تبار دردی

بت نامردیو بشکن، تو که مردی، تو که مردی

ص:۱۲۰

## صبح آدینه

صبح آدینه

عباس کیقبادی

دل من یه موج خسته س

تو بیا قرار اون باش

غرق تنهایی و غصه س

تو بیا کنار اون باش

دل تو، کعبه عشقه

دل من، کفتر عاشق

بی تو من بی پر و بالم

ای تو بال و پر عاشق

دل من یه آسمونه

تو براش ماه بلندی

دل من چشمه نوره

اگه چشماتو نبندی

واسه اومدن تو

آب و آیینه می کارم

به جای هر شب هفته

صبح آدینه می ذارم

ص:۱۲۱

## وقتشه بیای

وقتشه بیای

مریم سقلاطون

وقتشه بیای و بارون بگیره

زمینای خشک و بی حاصلمون

شب خوبی اومدیم؛ درو کنی

علفای هرزه رو از دلمون

قصه اینه که شب قدره و باز

اومدیم تا آبروداری کنی

همه دل خوشی مون اینه که تو

چشمه ای از دلمون جاری کنی

کافیه بشکنه سنگی از دلا

ز شکافش بزنه آب رَوون

کافیه دعا کنی و وابشه

گره های سختُ کورُ بسته مون

یعنی امشب می شه اون شبی بشه

که تو دستی بکشی رو سرِ ما

لااقل امشبه رو کم بیارن

پیشمون فرشته های اون بالا

توی ایوون می شینم رو به ضریح

از تو می خوام که ما رو دعا کنی

قَسمَت می دم به این کبوترا

گره های بسته مون رو واکنی

ص:۱۲۲

## چی بگم

چی بگم

علی ثابت قدم

آخ! چه بگم از این دل شکسته

از این غمی که تو دلم نشسته

غم نداری، نمی دونی غم چیه

نمی دونی دردی که دارم چیه!

خنده، ولی خنده های دروغی

گریه، ولی گریه ها پشت پرده است

تو زندگی راهی واسه م نمونده

هر جا که می رم، می خورم به بن بست

یه هم زبون از کجا پیدا کنم؟

سفره دل رو پیش کی واکنم؟

آره، دیوونه م، به خودم می خندم

آره می خندم، توی غم می خندم

خنده، ولی خنده های دروغی

گریه، ولی گریه ها پشت پرده است

تو زندگی راهی واسه م نمونده

هر جا که می رم، می خورم به بن بست

دلم به انتظار یه بهاره

بهاری از راه می رسه دوباره

می گن یکی می یاد که مهربونه

درد دل عاشقا رو می دونه

ص:۱۲۳

اون که بیاد، دیگه غمی ندارم

یه دنیا شادی رو می یارم به دست

وقتی که اون باشه، پر از امیدم

پس دیگه معنایی نداره بن بست

ص:۱۲۴

## باغچه رویا

باغچه رویا

جواد زهتاب

می رم از باغچه رؤیا گل نرگس بچینم

تا تو خوابم پا بذاری وُ کنارت بشینم

ای تب رسیدنت، دلیل پیچ و تاب من

عطر باغ پیرهنت، پیچیده توی خواب من

دل من می خواد با تو پر بزنه، چی کار کنه؟

اون بالا طرح کبوتر بزنه، چی کار کنه؟

چی می شه به خواب من، پا بذاره خیال تو

نمی شه به آسمون من، ببخشی بالتو؟

سرکوچه می مونم منتظر قرار تو

شبامو روز می کنم همه به انتظار تو

نکنه خیال تو یه شب سراغ من نیاد

نکنه بهار تو به کوچه باغ من نیاد

ص:۱۲۵

## **مهر و ماه**

مهر و ماه

محمد کامرانی اقدام

صبح جمعه ای که بات بهار می آد

پر می دی به غنچه های تو قفس

با نسیم سایه عبای تو

بادای هرزه می افتن از نفس

دستاس قدیمی مادر تو

از زیر گریه ها بیرون می آری

واسه دنیایی که مهر و ماهشی

تو یه دونه چرخ گردون می آری

نداره بادی خیال کج به سر

نمی لرزه دیگه بید عاشقی

فصلی روی دست این فصلا می آد

فصل تازه وُ جدید عاشقی

سطح دریاچه ها پایین نمی ره

ارتفاع آسمون زیاد می شه

انحصار هفتا رنگو می شکنی

رنگای رنگین کمون زیاد می شه

واسه اونایی که دفتر ندارن

آسمون یه بوم نقاشی می شه

تا که آب تنی کنن ستاره ها

توی حوض لحظه ها کاشی می شه

ص:۱۲۶

## آشنای ناشناس

آشنای ناشناس

کبری موسوی قهفرخی

جاده های منتظر! پس آخر دنیا کجاس؟

آسمونا ابری اَن! خورشید قصه ها کجاس؟

اونی که اخم همه غنچه ها رو وا می کنه

مهتابو تو برکه ها غرق تماشا می کنه!

تویی اون حاضر غایب که مخاطب منی

نور جاری ستاره میون شب منی!

خدا با عشق تو، تو کاسه ماه، نور می ریزه

توی شاخه های تاک، شراب انگور می ریزه

خدا، عطر نفست رو ریخته تو گُلای یاس

اما تو خودت کجایی، آشنای ناشناس؟

بیا با دست خودت، پیکر شعرو بتراش

توی خواب باغچه ها، تو عطر رازقی بپاش!

ص:۱۲۷

## هوای انتظار

هوای انتظار

زهره حق شناس

دل تنگم پر درده، حالم از دنیا گرفته

تو گلوم نشسته بغض تلخ حرفای نگفته

جمعه بدجوری هواتو، داره این دل دیوونه

بیش تر از هر روز دیگه، می گیره از تو نشونه

فکر دیدنت یه لحظه، منو آروم نمی ذاره

دل به جز جدایی تو که گلایه ای نداره

چی می شد که یک نمازو، به تو اقتدا می کردم

چی می شد که با حضورت، می شدی دوای دردم

کاسه صبرم تمومه، به خدا دیگه بریدم

هر چه منتظر نشستم، روی ماهتو ندیدم

از شما چه پنهون آقا! بی شما دلم گرفته

بیشتر از هر روز دیگه، غروب آخر هفته

ص:۱۲۸

## **بیا و از سحر بگو**

بیا و از سحر بگو

شهرام مقدسی

بیا وُ از سحر بگو

این شبا مهتاب نداره

برای دیدنت، چشام

یه عمره که خواب نداره

ستاره های آسمون

رو می شمُرَم، دونه دونه

شاید یکی شون از چشام

راز دلم رو بخونه

ستاره ها خوب می دونن

راز دل سپیده رو

از توی چشما می خونن

نگفته رو، ندیده رو

باید یکی بیادُ و باز

دلیل روشنی بشه

کسی که مثل هیچکی نیس

نه رستمه، نه آرشه

باید یکی بیادُ و باز

پنجره ها رو واکنه

پرنده های عاشقو

از تو قفس رها کنه

ص:۱۲۹

## **قشنگ ترین روز خدا**

قشنگ ترین روز خدا

کامران شرف شاهی

مث یه پنجره رو به نسیم

دلامون پُره از عشق و انتظار

انتظاری که پر از شکفتنه

پُره از خاطره های بی شمار

نفسامون بوی خوب یاس می ده

چشما مثل نرگسای بی قرار

معنی وجود ما یک کلمه س

انتظار و انتظار و انتظار

می دونم می رسه یک روز شگفت

می یاد اون که معنی روشنیاس

روزی که قشنگ ترین روز زمین

روزی که بزرگ ترین روز خداس

می رسه تا قصه ها تازه بشه

همه چی دوباره اندازه بشه

حتی از تو خواب ما زشتی بره

هر چه خوبیه پرآوازه بشه

می رسه منجی ما بدون شک

اون که معنی شکوفا شدنه

مث گل توی چشای عاشقاس

مث خاری توی چشم دشمنه

ص:۱۳۰

## پیچکای عاشق

پیچکای عاشق

عباس محمدی

ماه می خواد تا جون داره به انتظارت بشینه

تا شاید ببیندت یه شب، کنارت بشینه

آسمون دلش می خواد کبوتر حرم بشه

مث پیچکای عاشق رو دیوارت بشینه

چی می شد چشمای من، جاده زیر پات باشه

گاهی با تو راه بیاد، گاهی کنارت بشینه

تو کجایی که تموم ابرا از خدا می خوان

اشکاشون رو شونه پر از بهارت بشینه

همه سنگا دوس دارن که پاره های دلشون

زیر پای مهربون آبشارت بشینه

ص:۱۳۱

## **وقتشه آقا!**

وقتشه آقا!

مریم سقلاطون

بی کسی درد کمی نیس

پر شد از غصه دلامون

گلا پژمرده و زردن

زمینا تشنه بارون

حال و روز خوش نداریم

شب و روزمون سیاهه

بد جوری شکسته حالیم

دلامون بی سرپناهه

جمعه ها می یان و می رن

ولی از تو خبری نیس

روزگار بی تو آقا

جز غم و دربه دری نیس

کجا دنبالت بگردیم

بغضامون پاشیده از هم

سخته باشی و نبینیم

دلامون شکسته از غم

خوش به حال اون چشایی

که تو رو یه لحظه دیدن

ندبه سر دادن و با شوق

به قدم گاهت رسیدن

ص:۱۳۲

رو دلم غمی نشسته

بی کسی درد کمی نیس

بگو کی می آی مسافر

تو بیای، دیگه غمی نیس

گرگایی تو رخت میش اَن

آدمای عصر ماشین

آدمای عصر پوچی

آدمای سرد و بدبین

کیه که ندونه دنیا

توی گردابی اسیره

کیه که ندونه جنگل

داره از عطش می میره

نه ستاره ها ستاره اَن

نه پرنده ها پرنده

هیچی جای اولش نیس

حتی گریه ها و خنده

شاخه های سبز جنگل

سهم حلقه های دارن

ابرا آبستن دَردن

خون نبارن، چی ببارن؟

فرعونا کمین گرفتن

عصاتو بزن به دریا

ص:۱۳۳

تویی و قومت و دریا

وقتشه، وقتشه آقا!

## اوج خواهش

اوج خواهش

علی دیرباز

یه روزی از همین روزا،یکی باید طلوع کنه

غروب تلخ رفتنو یکی باید شروع کنه

قصه عشق و زندگی که اوج خواهش منه

تشنه از تو خوندنه، حریص با تو رفتنه

از تو شکوفه می زنه روح کویر بی کسی

خنده می شینه رو لب نرگسای دلواپسی

مسافر قصه ما یه عمریه منتظره

یه عمریه با دل خون، چشمای خیسش به دره

تو کوچه باغ خیس شب، بوی خوش رها شدن

نفس می ده به روح عشق، نفس می ده به شعر من

یه روزی از همین روزا، یکی باید طلوع کنه

غروب تلخ رفتنه، یکی باید شروع کنه

## مثل سایه با منی تو

مثل سایه با منی تو

محمدعلی جعفریان

این ترک خورده دل من، نذر بارون نگاهت

از روز شنبه تا جمعه، می شینم من سر راهت

تا بیایئ و ببینی که دیگه رمق ندارم

روز من تیره ترینه، مثل چشمای سیاهت

مثل صبح روشنی تو، مثل سایه با منی تو

تو شبای ناامیدی، می درخشه روی ماهت

تو کویر خشک دل ها، عشق تو ابر بهاره

یه بیابون گل تشنه، می نشینه در پناهت

توی قاموس دل من، غیر اسم تو کسی نیست

این دل آیینه نداره، غیر نقش روی ماهت

مثل پروانه می سوزم، چشمامو به در می دوزم

تا شاید برام بسوزه، دل پاک و بی گناهت

می دونم که مهربونه، یاد عاشقاش می مونه

تا نخواد، نمی شه عاشق، اینه عاشق! اشتباهت

ص:۱۳۵

## دوره کویر

دوره کویر

سیدحسین متولیان

دوره، دوره کویره

اگه آسمون نباره

مرد بارونی مشرق

کاشکی برگردی دوباره

شب، حکومتش گرفته

دنیا، غرق درد و ماتم

دل زخمی محبت

تشنه یه تیکه مرهم

همه جا خونه و خنجر

فصل دشنه های تیزه

توی این قحطی احساس

سیل عشقتون عزیزه

شما مهربون و خوبین

می دونم به فکر مایین

سر راهتون می شینیم

تا به ما بگین کجایین

با نگاهت، دل ابرو

بشکنُو کویرو تر کن

ص:۱۳۶

تک سوار شهر فردا!

شب یلدا رو سحر کن

دوره، دوره کویره

اگه آسمون نباره

مرد بارونی مشرق

کاشکی برگردی دوباره

ص:۱۳۷

## انتظار خورشید

انتظار خورشید

مهدی مردانی

یخ زده خون توی رگام، می لرزه بی تو، دست و پام

مثل یه آدم برفی ام که یخ زده حتی صدام

تو سرزمین قلب من، هزار ساله زمستونه

از مژه هام قندیل اشک می زنه کم کم جوونه

خورشید من، بدون تو ابرا چه حالی می کنن

می غرن وُ عُقده شونو این جوری خالی می کنن

رو سرِ این آواره ها، تیر تگرگو می بارن

رو لب باغچه های ما بارونِ مرگو می بارن

دقیقه های زیر صفر، بعد تو بغضشون شکست

برف هزار ساله غم رو بَر و دوشِ ما نشست

کی گفته که برف زمون، خاطره رو پاک می کنه

بعد هزار سال هنوزم، عشق تو کولاک می کنه

ماهی انتظار تو، یخ زده تو حوضِ چشام

باید یخا رو بشکنم تا بدونی که چشم به رام

دستای یخ بسته من هنوز تو خوابِ آتیشن

نگو که آدم برفی یا، عاشق خورشید نمی شن

ص:۱۳۸

## **یه روز سبز جمعه...**

یه روز سبز جمعه...

صدیقه عظیمی نیا

تنگ غروب، یه روز سبز جمعه

یه روز خوب، یه روز سبز جمعه

یکی می یاد که خیلی مهربونه

درد تموم عالمو می دونه

تن پوشی از جنس ستاره داره

ابر بهاره، بی اَمون می باره

طبعش به قدر آسمون بلنده

با ما می گریه و با ما می خنده

همه می گن که ناجی بهاره

می یاد نهال شادی رو بکاره

می یاد پرنده ها رو آزاد کنه

ویرونه های شهرو آباد کنه

می یاد که سر رو شونه هاش بذاریم

ما که به جز اون کسی رو نداریم

می یاد زمین ستاره بارون بشه

تموم کوچه ها چراغون بشه

اومدنش یه اتفاق خوبه

می گن یه جمعه موقع غروبه

وقتی بیاد، هوا بهاری می شه

ص:۱۳۹

لحن همه، لحن قناری می شه

عمریه یک قبیله چِش به راشَن

سیصد و سیزده تا سوار باهاشن

هر کی امام عصرو یاری کنه

ظهورشو لحظه شماری کنه

یکی از اون سیصد و سیزده تا هس

پا در رکاب آقا می جنگه، پس

بیاین با هم دَس به دعا برداریم

دَس توی دستای آقا بذاریم

ص:۱۴۰

## ماه پیشونی سارا جلوداریان

ماه پیشونی سارا جلوداریان

وقتی که حیاط خونه پر قاصدک بشه

غروبای عاشقونه پر قاصدک بشه

یعنی اون مسافر قدیمی از سفر می یاد

یعنی همراه پرستوهای خوش خبر می یاد

می یاد و اسب سپید جاده رو زین می کنه

می یاد و تلخی روزگارو شیرین می کنه

ما تموم جمعه ها رو می شمریم، تا برسه

همه ستاره ها رو می شمریم، تا برسه

آبی آسمونی! با ما غریبگی نکن

حضرت ماه پیشونی! با ما غریبگی نکن...

ص:۱۴۱

## جمعه ای که داره می آد

جمعه ای که داره می آد

عباس احمدی

دلم می خواد داد بزنم

یه عمریه دیوونه تَم

نشون به اون نشونی که

کفتر جَلد خونه تم

دلم می خواد با گریه هام

خاک زمینو تَر کنم

عشقتو فریاد بزنم

دنیا رو با خبر کنم

قیمت یک نگاتون

هرچی باشه، خریدمش

قربون اون چِشا بِرَم

که من هنوز ندیدَمِش

یه شب، هزار شب نمی شه

اگه که با ما سرکنین

ما بَدا هم دوسِت داریم

آقا به مام نظر کنین

دقیقه های تلخمون

طاقت حرکت ندارن

مزرعه ها بی حاصلن

گندما برکت ندارن

ص:۱۴۲

اینجا با سنگ وا می کنن

پنجره های بسته رو

بیشتر از آینه دوست دارن

شیشه های شکسته رو

روسرمون مدتیه

بلا از آسمون می یاد

لب های تشنه، آب می خوان

دعا کنین بارون بیاد

قبیله! طاقت بیارین

شب می ره و سحر می شه

فرشته از راه می رسه

دیو می ره در به در می شه

دنیا که هر کی هر کی نیست

حساب داره، کتاب داره

شک نکنید که دیر یا زود

دعاهامون جواب داره

شاید خدای مهربون

به حالمون نظر کنه

جمعه ای که داره می آد

گریه هامون اثر کنه

## تو بیا که جون بگیرم

تو بیا که جون بگیرم

محسن وطنی

یه مترسک تو کویرم

که تو چنگ غم اسیرم

از خدا چیزی نمی خوام

به جز اینکه زود بمیرم

قدیما بازی می کردم

لای ساقه های گندم

تا بمونه نون همیشه

توی سفره های مردم

اما حالا دیگه خشکه

همه جای خاطراتم

کجا رفته اون که می گفت

تا همیشه من باهاتم

کجا رفتن اون کلاغا

که می شستن روی شونه م

نمی ترسیدم از اینکه

واسه شون آواز بخونم

قدیما با اینکه از من

یه جورایی کینه داشتن

تو دل مزرعه هاشون

منو تنها نمی ذاشتن

وقتی تو مزرعه هامون

کسی بذری نمی پاشه

بهتره تن مترسک

هیزم بخاری باشه

تو که از نگاه خیست

تن باغا جون می گیره

به خدا کویر، غریبه

کاری کن دلش نگیره

یه مترسک تو کویرم

تو بیا که جون بگیرم

اگه تو پیشم نباشی

به خدا قسم، می میرم

ص:۱۴۵

## بخش سوم: دوبیتی و رباعی

### اشاره

بخش سوم: دوبیتی و رباعی

ص:۱۴۶

زیر فصل ها

تو می آیی

صحن دل

بهار همیشه

بهار

زلال

طاقت دیدار

خلوص

نفس نسیم

بهاران

پیام عشق

فُرادا خواندیم!

صد جمکران دل

تو می آیی

زلال نورش جاری است

اشک روان آوردیم

تو را می بینند!

بر گرد

ای دوست!

می آید از ماه

روح سحرهادی

مردود

فانوسی چشم تو

انتظار

## تو می آیی

تو می آیی

قیصر امین پور

تو آرامی، تو آشوبی، تو خوبی

تو می آیی که زشتی را بروبی

تو چون ماهی، ولی کاهش نداری

تو خورشیدی، ولیکن بی غروبی

## صحن دل

صحن دل

هدایت اللّه برزویی

ببین اشکی که در هر لحظه جاری است

از آن چشم قشنگت یادگاری است

برای مقدم سبز تو ای خوب

تمام صحن دل آیینه کاری است

## بهار همیشه

بهار همیشه

عبدالحسین رحمتی

نگاهت آبروی روزگار است

نباشی، سهم دلها انتظار است

چو آیی با سبدهای طراوت

تمام فصل ها، فصل بهار است

ص:۱۴۷

## بهار

بهار

ایرج زبردست

ای کاش شبی ظهور می کرد بهار

از کوچه دل عبور می کرد بهار

من زردترین قصه عشقم، ای کاش

یک لحظه مرا مرور می کرد بهار

## زلال

زلال

دل تشنه حرف های دریایی توست

محتاج تو و دعای دریایی توست

ای رود زلال مهربانی دیری است

دل منتظر صدای دریایی توست

## طاقت دیدار

طاقت دیدار

قیصر امین پور

هم روی تو را طاقت دیدار کم است

هم چشم مرا جرئت این کار کم است

من کمتر از آنم که تو را درک کنم

آگاهی من ز عشق بسیار کم است

## خلوص

خلوص

جواد محقق

خم های خلوص با تو گرم جوشند

مستان شب از ترنمت مدهوشند

وقتی که نماز صبح را می خوانی

از شرم، ستاره های شب خاموشند

## نفس نسیم

نفس نسیم

ای با نفس نسیم، نامت جاری

صد چشمه نور در پیامت جاری

تا ظهر ظهور حضرت «مهدی» باد

پیوسته به گوش جان، کلامت جاری

## بهاران

بهاران

محمود فضیلت

بهاران با من شیدا نوا داد

نوا از روشن آیینه ها داد

خدایا این نوا با من چها کرد

نمی دانم ز من دل برد یا داد

## پیام عشق

پیام عشق

مرا لاله، پیام عشق و خون داد

پیام از واژه های واژگون داد

کفن پوشی ز دشت سرخ لیلی

به مجنون بلا درس جنون داد

## فُرادا خواندیم!

فُرادا خواندیم!

محمدعلی مجاهدی

با یاد تو، غم نامه مولا خواندیم

از غربت مادر تو زهرا خواندیم

ما را کُشد این غم که نماز خود را

در مسجد جمکران فُرادا خواندیم

## صد جمکران دل

صد جمکران دل

غلام رضا میرزایی

به یاد تو کران تا بی کران دل

برایت می تپد هفت آسمان دل

کدامین جمعه می آیی؟ که از شوق

کنم تقدیم تو صد جمکران دل

## تو می آیی

تو می آیی

غلام رضا میرزایی

نمی بینم جهانت را فراموش

زمین و آسمانت را فراموش

تو می آیی، نخواهد کرد هرگز

دل من جمکرانت را فراموش

## زلال نورش جاری است

زلال نورش جاری است

محمدعلی مجاهدی

در آینه ها، زلال نورش جاری است

در مسجد جمکران، حضورش جاری است

در خلوت عشّاق دل افروخته نیز

انوار دل آرای ظهورش جاری است

## اشک روان آوردیم

اشک روان آوردیم

محمدعلی مجاهدی

صد قافله دل، به جمکران آوردیم

رو جانب صاحب الزمان آوردیم

دیدیم که در بساط ما آهی نیست

دامن دامن اشک روان آوردیم

ص:۱۵۱

## تو را می بینند!

تو را می بینند!

محمدعلی مجاهدی

آنان که به جمکران صفا می بینند

در خلوت دل، نور خدا می بینند

عشاق دل افروخته در پرده اشک

بی پرده، تو را، تو را، تو را می بینند

## برگرد

برگرد

مهدی رحیمی

امشب به جنون کشیده میلم، برگرد

ای جاری ندبه در کمیلم، برگرد

بی تو، شب تاریک مرا نوری نیست...

برگرد ستاره سهیلم، برگرد

## ای دوست!

ای دوست!

قربان علی عالی زاده

با هرچه غریبه، مهربانی ای دوست

خورشید زمین و آسمانی ای دوست

آنان که به چشمان تو ایمان دارند

گویند که صاحب الزمانی ای دوست

ص:۱۵۲

## می آید از ماه

می آید از ماه

هادی مهری خوانساری

می آید از انتهای دنیا از ماه

چشمان فرشتگان عاشق در راه

زیبایی رویش از پری افزون است

لاحول و لاقوه الاّ باللّه

## روح سحرهادی

روح سحرهادی

مهری خوانساری

ما منتظریم از سفر برگردد

امید رهایی بشر برگردد

یک عمر نشسته ایم با این امید

تا صبح دمی، روح سحر برگردد

## مردود

مردود

هادی مهری خوانساری

غزل مرد مسافر! زود برگرد

بیا ای مهدی موعود! برگرد

اگر روی تو را بینم، قبولم

وگرنه می شوم مردود، برگرد

ص:۱۵۳

## فانوسی چشم تو

فانوسی چشم تو

غلامرضا میرزایی

غبار غم گرفته خانه ام را

شکسته این دل دیوانه ام را

بیا فانوس چشمت را بیاور

که تا روشن کند کاشانه ام را

## انتظار

انتظار

سیدحبیب نظاری

مرا از شرمساری ها رها کن

ز دست بی قراری ها رها کن

بیا یک صبح آدینه دلم را

از این چشم انتظاری ها رها کن

جهان در حسرت آیینه مانده است

گرفتار غمی دیرینه مانده است

شب سردی است بی تو بودن ما

بگو تا صبح چند آدینه مانده است

ستم، آشوب نامردی زیادست

غم و اندوه بی دردی زیادست

دل من خوب می داند پس از این

امید این که برگردی زیادست

ص:۱۵۴

تو و چشم انتظاری تا قیامت

و درد بی نشانی تا قیامت

دعا کن زودتر آقا بیاید

که در غربت نمانی تا قیامت

ص:۱۵۵

## کتاب نامه

کتاب نامه


۱. آرشیو روزنامه کیهان، صفحه ادبیات، ۱۳۷۳ _ ۱۳۸۲.

۲. امام خمینی رحمه الله، گزیده ادبیات(۸۷)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.

۳. امور فرهنگی ستاد نیمه شعبان، در آستانه خورشید، نشر نور ولایت، ۱۳۷۶.

۴. امین پور، قیصر، گزیده اشعار، تهران، نشر مروارید، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

۵. انجمن شعر و قصه استان قم، پرنده ها که بیایند، قم، نشر دارالهدی، ۱۳۸۰.

۶. تنکابنی، سیدضیاءالدین، مدایح و مراثی آل محمد علیهم السلام، نشر نامه، ۱۳۷۶.

۷. تونه ای، مجتبی، شکستنی شده ام، نشر پردیسان، ۱۳۸۱.

۸. جشنواره شعر علوی، صورت پیوند جهان، دفتر پنجم، نشر شلفین، ۱۳۸۳.

۹. خطیب رهبر، خلیل، دیوان غزلیات سعدی، تهران، نشر مهتاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۴.

۱۰. رسول زاده، جعفر، سروش ولایت، قم، رواق اندیشه، ۱۳۷۵.

۱۱. عاطفی، یدالله، غزلیات شهریار، تهران، نشر پروین، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

۱۲. کاشانی، مشفق، گزیده ادبیات معاصر (۱۴)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.

۱۳. گروه شاعران، هزار سال شعر فارسی، نشر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۹.

۱۴. مجاهدی، محمد علی، خوشه های طلایی، قم، نشر مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

۱۵. ________________، سیمای مهدی موعود در شعر فارسی، قم، نشر مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰.

۱۶. محقق، جواد، گزیده ادبیات معاصر (۷۸)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.

۱۷. مشتاقی و مهجوری، ویژه نامه جشنواره شعر انتظار، تهران، نشر آسمان، ۱۳۸۴.

۱۸. موسوی، سید مهدی، هرم حضور، تهران، نشر مؤسسه آینده روشن، ۱۳۸۵.

۱۹. مهری آتیه، عباس، گزیده ادبیات معاصر (۶۴)، تهران، نیستان، ۱۳۷۹.

۲۰. مؤید، نغمه های ولایت، مشهد، نشر علی زاده، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

۲۱. نظاری، سید حبیب، گزیده ادبیات معاصر، (۱۲۲)، تهران، نیستان، ۱۳۸۰.

۲۲. ________________، مجموعه دیدار، تهران، نشر دبیرخانه دو سالانه شناخت ابعاد وجودی حضرت مهدی، ۱۳۷۸.

۲۳. نخعی، حسین، دیوان فروغی بسطامی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۲.

۲۴. نفیسی، سعید، دیوان عراقی، تهران، نشر جاویدان، چاپ ششم، ۱۳۷۰.

۲۵. ______________، دیوان هلالی جغتاری، تهران، نشر سنایی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۲۶. هاشمی، نیره سادات، مهر مهربان، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۳.

۲۷. یوسفی، محمدحسن، سروش منتظران، نشر عصر ظهور، ۱۳۷۷.

## فهرست الفبایی اشعار

فهرست الفبایی اشعار

ص:۱۵۷

## نمایش شاعران

نمایش شاعران

ص:۱۶۲

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹